

## واکاوی خاستگاه و کارکردهای آمریکاستیزی در مکزیک

الهه نوری غلامی‌زاده<sup>۱</sup>

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال بیست و سوم، شماره ۴، پیاپی ۹۲، زمستان ۱۴۰۱؛ صفحات ۱۳۰ - ۸۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۱۰/۳۰

چکیده

مکزیک تنها کشور آمریکای لاتین واقع در قسمت شمالی قاره آمریکا است. تاریخ استعماری و بعدها استثماری مشترک با کشورهای واقع در آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی، موجب شکل‌گیری و دوام دیرینه روحیه آمریکاستیزی یا همان ستیزی ایالات متحده در این کشور شده است. بنابر مطالعات، آمریکاستیزی در مکزیک پدیده‌ای پیچیده و ظریف است که از جریان‌های متعددی تشکیل شده است که از یک منبع سرچشمه می‌گیرند: امتناع آمریکا از به رسمیت شناختن مکزیک به عنوان شریک برابر. مکزیک اولین کشوری است که با هژمونی آمریکایی از نوع ظاهر ادعایی خیرخواهانه و باطن پنهان عداوت آمیز آشناسده است. بنابر این، در تلاش است تا خود را از این رابطه پسااستعماری و نامتقارن، که ناشی از امپریالیسم خارجی ایالات متحده است، رها کند. در این راستا، رویارویی و تقابل مستقیم با ایالات متحده، به هیچ وجه در دستور کار مکزیک قرار ندارد. در عین حال، مکزیک تمایلی برای عقب ماندن از قافله گذار جهانی به سمت جهان چندقطب، و تقویت چندجانبه‌گرایی، ندارد. این کشور هم‌اکنون در تلاش است تا با ناهم‌دردن به مفاهیم صلح، مدارا، عدم مداخله، احترام به حقوق بن‌الملل، و حاکمیت کشورها سیاست خارجی، خود را از سلطه ایالات متحده برهاند و این همان آمریکاستیزی مکزیکی است.

تحقیق پیش رو در تلاش برای یافتن پاسخ به این پرسش است: «با در نظر گرفتن سرگذشت و شرایط کنونی روابط مکزیک و ایالات متحده، کارکردهای آمریکاستیزی این کشور آمریکای لاتین را چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟، بدین ترتیب، پژوهش حاضر با استفاده از نظریه پسااستعماری و روش توصیفی-تحلیلی در صدد است تا خاستگاه و ابعاد آمریکاستیزی و مجلی آن را در دولت‌های مختلف و همچنین در سیاست خارجی این کشور تبیین کند.

واژگان کلیدی  
مکزیک، آمریکا‌ستیزی، روحیه ضد آمریکایی، پسااستعمارگرایی

مکزیک یا به بیان دقیق تر ایالات متحدهٔ مکزیك، تنها کشور آمریکای لاتین است که به لحاظ جغرافیایی در آمریکای شمالی و در همسایگی ایالات متحدهٔ آمریکا واقع شده است. این کشور سیزدهمین کشور پهناور جهان با ۱۲۶ میلیون نفر جمعیت، تنوع آب و هوایی و میراث تاریخی و فرهنگی بسیار به شمار می آید. فراتر از جذابیت های جغرافیایی، موقعیت ژئواستراتژیک مکزیك بر اهمیت ضرورت شناخت آن می افزاید. از سوی دیگر، مکزیك تنها کشور آمریکای لاتین هم مرز با ایالات متحده محسوب می شود و نخستین قربانی امیال توسعه طلبانهٔ ایالات متحده از زمان استقلال این کشور بوده است. لذا این کشور را می توان اولین میزبان برای رشد و نمو سوء ظن به ایالات متحده نیز به شمار آورد؛ به طوری که «پورفیریو دیاس» رئیس جمهور سابق مکزیك که در سال های واپسین قرن نوزدهم و آغازین قرن بیستم ادارهٔ این کشور را بر عهده داشت، گفت: «بچاره مکزیك! بسیار دور از خدا و بسیار نزدیک به ایالات متحده». این عبارت با گذشت حدود یک قرن هنوز از یاد مکزیکی ها نرفته است و حتی «آندرس مانوئل لوپز ابرادور»<sup>۲</sup> رئیس جمهور فعلی مکزیك در دیدار با همتای آمریکایی خود در سال ۱۴۰۰، آن را تکرار کرد.

آغاز روابط دیپلماتیک میان مکزیك و ایالات متحده به سال ۱۸۲۲ میلادی/۱۲۰۰ بازمی گردد و دستور کار دو جانبهٔ آنها در حال حاضر، موضوعات مختلفی را در زمینه های سیاسی، اقتصادی و تجاری، اجتماعی، زیست محیطی، انرژی، فنی، مرزی و امنیتی در بر می گیرد. با توجه به اینکه این دو کشور همسایه، بیش از سه هزار کیلومتر مرز مشترک دارند، روابط مکزیك و ایالات متحده یک رابطهٔ چندوجهی و

۱. Porfirio Díaz

۲. Andrés Manuel López Obrador



پسچید است. از یک سو، ایالات متحد به عنوان همسایه‌ای فرصت طلب همواره از قدرت خود برای بهره‌برداری حداکثری از روابط با مکزیک استفاده می‌کند (رویکردی که شواهد تاریخی و وقایع معاصر، آن را اثبات می‌کنند) و از سوی دیگر، تنظیم مناسبات همسایگی با کشوری که در جهان به عنوان قدرتی هژمونیک شناخته می‌شود، از دشواری مسیر تاریخی و پیش روی مکزیک در ارتباط، طراحی و اجرای هرروزه سیاست خارجی در قبال ایالات متحد خبر می‌دهد. در مجموع، عدم تقارن قدرت میان مکزیک و ایالات متحد، از دیرباز در روابط میان این دو کشور تعیین‌کننده بوده است و باید دید در عصر جهانی شدن و حرکت به سمت جهان چندقطبی، مکزیک همپای تحولات جهانی و سوار بر موج چندجانبه‌گرایی و تقویت هرچه بیشتر همگرایی منطقه‌ای، چگونه روابط خود را با ایالات متحد مدیریت خواهد کرد.

ذکر این نکته لازم است که از سال ۲۰۱۸/۱۳۹۶ که «آندرس مانوئل لوپز ابرادور» ریاست دولتی چپ‌گرا را در مکزیک به عهده گرفت، ایالات متحد شاهد دوران ریاست جمهوری «دونالد ترامپ» جمهوری خواه و «جو بایدن» دموکرات بوده است. به این ترتیب، در این مقاله علاوه بر مرور تاریخی روابط میان مکزیک و ایالات متحد، مناسبات میان دو کشور در دوره ریاست جمهوری آندرس مانوئل لوپز ابرادور، ترامپ و بایدن بررسی می‌شود. ادبیات پژوهشی - چندانی درباره آمریکاستیزی در مکزیک وجود ندارد و پژوهش حاضر نیز نظریه «پسااستعماری» را به عنوان چارچوب نظری در نظر می‌گیرد. در واقع، نظریه پسااستعماری معتقد است که قدرت‌های پسااستعماری به جای کنترل مستقیم نظامی-سیاسی، از سیاست‌های اقتصادی، مالی و تجاری برای تسلط بر کشورهای ضعیف‌تر استفاده می‌کنند. بنابراین، این نظریه بادر نظر گرفتن رابطه نامتقارن میان مکزیک و ایالات متحد، تنش‌ها بر سر مسائل مرزی، بحران مهاجرت و اختلاف نظرهادر حوزه انرژی، رابطه

میان این دو کشور را باروش توصیفی-تحلیلی تدین می‌کند.

مبانی نظری: نظریهٔ پسااستعماری

به منظور تدین و درک دقیق تر روابط میان مکزیك و آمریکای شمالی، بهتر است این مناسبات را در یک چارچوب نظری مورد بررسی قرار داد. به نظری رسد که نظریهٔ پسااستعماری به عنوان لئزی که چارچوب معرفت‌شناختی جدیدی در روابط بین الملل ایجاد می‌کند، مناسب‌ترین نظریه «بررسی کارکردهای آمریکاستیزی مکزیك بر اساس تدین روابط مکزیك-ایالات متحده» باشد.

به رغم سابقهٔ طولانی اندیشه‌های انتقادی دربارهٔ استعمار مدرن که در واکنش به تسخیر و استعمار قارهٔ آمریکاشکل گرفت، «پسااستعمار» به عنوان یک اصطلاح و یک مقولهٔ مفهومی از مباحث مربوط به استعمارزدایی از مستعمرات آفریقایی و آسیایی پس از جنگ جهانی دوم مطرح شد. در آن زمان، «پسااستعماری» بیشتر به عنوان یک صفت توسط جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی برای توصیف تحولات دولت‌ها و اقتصاد کشورهای مستعمرهٔ «جهان سوم» استفاده می‌شد.

این تمرکز منطقه‌ای بیشتر در تحلیل جامعه‌شناس فرانسوی، جورج بالاندر، با عنوان «وضعیت استعماری» (Balandier, ۱۹۵۱) و همچنین در بحث‌های بعدی دربارهٔ «دولت استعماری» و «دولت پسااستعماری» ((Alavi ۱۹۷۲; Chandra ۱۹۸۰))، «شیوهٔ استعماری تولید» (Alavi, ۱۹۷۵) یا «تلفیق شیوه‌های تولید» (Wolpe, ۱۹۸۰) مشاهده شد. اگرچه آمریکای لاتین نیز بخشی از جهان سوم به حساب می‌آمد. به این دلیل که اکثر کشورهای آن در ربع اول قرن نوزدهم به استقلال سیاسی دست یافته بودند. اما بحث‌ها دربارهٔ استعمارزدایی به طور خاص بر کشورهای تازه استقلال یافتهٔ آفریقا و آسیا متمرکز بود.

در این زمینه، از آنجا که کشورهای قدیمی پسااستعماری برای مدت



طولانی بامشکل توسعه ملی مواجه بودند، اصطلاح کلیدی در اندیشه اجتماعی آمریکای لاتین در این دوره، نه استعمار یا پسااستعمار، بلکه «وابستگی» بود. مجموعه عظیمی از نوشتارها و تحلیل‌ها توسط دانشمندان و کارشناسان علوم سیاسی آمریکای لاتین از طیف چپ‌گرا در دهه ۱۹۶۰/۱۳۳۸ هجری شمسی شد که برای درک مسیر تاریخی متمایز آمریکای لاتین، به منظور مقابله با نظریه مدرنیزاسیون طراحی شده بود. نظریه مدرنیزاسیون با سوار شدن بر موج رشد اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم، سرمایه‌داری را جایگزینی برای سوسیالیسم معرفی و این طور استدلال کرد که دستیابی به مدرنیته بر موانع موجود در اقتصاد، فرهنگ و انگیزه‌های ذهنی مردمان جوامع سنتی جهان سوم غلبه خواهد کرد. در مقابل، نظریه پردازان وابستگی استدلال کردند که توسعه و توسعه نیافتگی نتایج متقابل وابسته انباشت سرمایه‌داری در مقیاس جهانی هستند. از نظر آنها از آنجایی که توسعه نیافتگی محصول توسعه است، نمی‌توان مناطق واقع در پیرامون را با سرمایه‌داری غیر قانونی مدرنیزه کرد، بلکه این هدف از طریق تغییر پویایی قطبی‌کننده آن امکان پذیر است. این بینش اساسی در مورد ساختار متقابل مراکز و مناطق پیرامونی، در تحلیل ارائه شده توسط اقتصاددان آرژانتینی راول پریش<sup>۱</sup> در اثبات اینکه تجارت نابرابر بین کشورها منجر به توسعه نابرابر آنها می‌شود. مشاهده شد. نقد پریش که در دهه ۱۹۴۰/۱۳۱۸ تدوین شد، تأثیرگذارترین ایده در باره اقتصاد و جامعه و مبادله نابرابر در آمریکای لاتین است. نظریات او پس از ادغام با اندیشه‌های بسیاری دیگر از نظریه پردازان در تفسیرهای «ساختاری» تحول اجتماعی و تاریخی در آمریکای لاتین، در ایالات متحده با عنوان «نظریه وابستگی» به کار گرفته شد (Love, ۱۹۸۰: ۴۶). نفوذ جهانی نظریه



وابستگی پس از دهه ۱۹۷۰/۳۴۸ کاهش یافت و به دلیل ساختارگرایی تک بعدی اش مورد انتقاد قرار گرفت. تمرکز اروپایی محور آن بر توسعه دولت محور و بی توجهی به تقسیمات نژادی و قومیتی در کشورهای آمریکای لاتین، کانون انتقادات بود (Grosfoguel, ۲۰۰۰).

در همین راستا، فرناندو کُرُنیل در مقاله «مطالعات پسااستعماری آمریکای لاتین و استعمارزدایی جهانی» اظهار می‌دارد که مکتب وابستگی به رغم کاستی‌هایش، نشان دهنده یکی از مهم‌ترین کمک‌های آمریکای لاتین به تفکر پسااستعماری در این دوره است که طلیعه نقد تاریخ‌گرایی پسااستعماری است و ابزارهای مفهومی برای نقد پسااستعماری مورد نیاز امپریالیسم معاصر را فراهم می‌کند (Coronil, ۲۰۰۴).

وی می‌افزاید: مفهوم «پیشرفت» معنای منحصر به فردی ندارد. با این حال، از آن برای توجیه انقیاد استعماری و سپس اقدامات پسااستعماری استفاده شده است. استفاده از این مفهوم در روابط بین الملل باعث شده است تا روابط نامتقارن بین مکزیك و ایالات متحده از طریق نفتا و شرکت‌های چند ملیتی که از طریق این معاهده به بازارهای خارجی دسترسی پیدا کرده‌اند، تداوم یابد. مفهوم غالب غربی پیشرفت، مستلزم اعمال نئولیبرالیسم و در نتیجه، مصرف‌گرایی است. از بهترین نمونه‌های رفتار پسااستعماری، توسعه و آل مارت در مکزیك است. شعار این شرکت آمریکایی، «همیشه قیمت‌های پایین»، باعث شکل‌گیری این باور است که ورود و آل مارت به هر کشور به معنای پیشرفت است؛ در حالی که دستمزدهای پایین و شیوه‌های خفه‌کننده آن مانع از دستیابی کشور به رشد خود انگیخته می‌شود. بیشتر دستاوردها مسیری یک طرفه به سمت ایالات متحده را دنبال کرده و عدم تقارن بین کشورهای همسایه را حفظ می‌کند (Coronil, ۲۰۰۴).

در این میان باید توجه داشت که مفهوم پیشرفت معمولاً به عنوان یک



فرایند طبیعی شناخته می‌شود که همه جوامع آن را با سرعت‌های متفاوت تجربه می‌کنند. با این حال، هیچ معنای صریح واحدی از آنچه پیشرفت را تشکیل می‌دهد، وجود ندارد. سؤال این است که آیا مفهوم پیشرفت (که در یک جامعه خاص وجود دارد) درون‌زاست یا مفهومی است که توسط بازیگران خارجی برای تأثیرگذاری در ذهنیت جامعه مذکور تحمیل شده است. گرایش نظری پسااستعماری بر مورد دوم تأکید می‌کند. بر اساس نظریه پسااستعماری، تحمیل ایدهٔ نئولیبرالی تجارت آزاد، دسترسی سیاسی و اقتصادی را عمدتاً برای بازیگر خارجی تسهیل می‌کند. نیاز قدرت‌های غربی به پیشرفت و توسعه همواره تابع منافع تجاری و اخلاقی آنها بوده است (۱۰: ۲۰۱۵، Fisher & Ponniah). رابرت نیزبت<sup>۱</sup> جامعه‌شناس آمریکایی، این روند را تلاشی برای «تبدیل ناهمگونی به یک همگونی مفهومی؛ یک پیشرفت واحد، هماهنگ و موقت در همهٔ مردم جهان از ساده‌ترین تا پیشرفته‌ترین آنها» توصیف می‌کند (Nisbet, ۱۹۶۹).

یکی از تأثیرگذارترین نویسندگان در نگرش پسااستعماری، «هومی بابا»<sup>۲</sup> نظریه پرداز هندی است: نقد پسااستعماری شاهدهی است بر نیروهای نامتقارن و نابرابر بازنمایی فرهنگی که در رقابت برای اقتدار سیاسی و اجتماعی در نظم نوین جهانی دخیل هستند. دیدگاه‌های پسااستعماری از شواهد استعماری کشورهای جهان سوم و گفتمان «اقلیت‌ها» در شکاف ژئوپلیتیک شرق و غرب، و شمال و جنوب پدیدار می‌شوند. آنها در آن دسته گفتمان‌های ایدئولوژیک دربارهٔ مدرنیته مداخله می‌کنند که می‌کوشند یک «هنجار مندی» هژمونیک را برای توسعه ناهموار و تاریخ‌های متفاوت ملت‌ها، نژادها، جوامع و مردمان. که اغلب آسیب دیده‌اند. اعمال کنند. آنها بررسی‌های انتقادی خود را حول موضوعات تفاوت فرهنگی، اقتدار اجتماعی و تبعیض سیاسی تنظیم

۱. Robert Alexander Nisbet

۲. Homi K. Bhabha



می‌کند تا نقاط متضاد و دوسوگرار در «عقلانی سازی» مدرنیته آشکار کنند (Bhabha, ۱۹۹۴).

نیروهای نابرابر ذکر شده توسط هومی بابا، حاکی از تحمیل مجدد سلطه اقتصادی از طریق «منطق سرمایه یک جانبه» (Amin, ۱۹۹۷) و سلطه سیاسی از طریق اقدامات به رهبری واشنگتن است. بنابراین، می‌توان از نتو لبر ایسم به عنوان محرک اصلی برای انقیاد نام برد که هرژمونی سرمایه داری غربی را ایجاد می‌کند. این کشور روح سیاسی و اقتصادی نوکلاسیک قرن بیستم را در بر می‌گیرد و مشتاقانه از ایده بازار آزاد و دموکراتیزاسیون از طریق تجارت حمایت می‌کند. «آزادسازی بازار» که از نظام اقتصادی ایالات متحده الگو برداری شده است، شاخص اولیه برای پیشرفت تکاملی است. با این حال، همان طور که ویلیام فیشر و توماس پونیا تأکید می‌کنند، جهانی شدن نتو لبر ال صرفاً تسلط اقتصادی بر جهان نیست، بلکه تحمیل یک تفکر یک پارچه است که اشکال عمودی تفاوت را تثبیت کرده و عموم را از صورت‌تو در شرایط برابر و افقی منع می‌کند (Fisher & Ponniah, ۲۰۱۵).

این عمودی بودن توسط ادوارد سعید<sup>۱</sup> به وضوح روشن شده است. اثر سعید به نام «شرق شناسی» که به عنوان اثر پیشگام مطالعات پسااستعماری شناخته می‌شود، «قومیت‌های خارجی» را در نقشه آگاهی غربی ترسیم می‌کند. سعید به «نظام بسیار سیستماتیکی که فرهنگ اروپایی با آن توانست مشرق زمین را از نظر سیاسی، جامعه‌شناختی، نظامی، ایدئولوژیک، علمی و فنی اداره و حتی تولید کند» می‌پردازد (Said, ۱۹۷۸). به عبارت دیگر، غرب خود را از طریق بازنمایی یک غیر غربی یا یک «دیگری» متضاد تعریف کرده است. بنابراین، اگر کسی بخواهد رویه‌های پسااستعماری را از بین ببرد، فاصله

۱. Edward Wadie Said

گرفتن از روایت‌های غربی از «توسعه» و «مدرن‌سازی» به عنوان الگویی برای پیشرفت ضروری است. در نتیجه، نقد پسااستعماری کارکردهایی بخش مشخصی را به عهده می‌گیرد. این نظریه فضایی را برای تفسیر مجدد روابط نامتقارن قدرت ارائه می‌دهد که عادی و معمول تلقی می‌شوند. در مورد روابط مکزیک و ایالات متحده، آمریکا در موضع «تحمیل» و مکزیک در جایگاه «دیگری» قرار دارد. بنابراین، این روابط دیگر لزوماً گسترش ساختارهای استعماری قدیمی نیستند. آنها می‌توانند در اشکال جایگزین سلطه اعمال شوند؛ حتی زمانی که پیوند تاریخی کمتری مشهود است (Schwarz, ۲۰۰۰: ۴-۵).

در مجموع، طرفداران نظریه پسااستعماری معتقدند که قدرت پسااستعماری به معنای اعمال کنترل بر ملت‌های تابع است و پسااستعمار به عنوان یک نظریه، تئویرالیزم و مفهوم خیانتکارانه پیشرفت را که رابطه ایالات متحده با مکزیک بر آن استوار است، به چالش می‌کشد. به عبارت دیگر، نظریه پسااستعماری معتقد است که قدرت‌های پسااستعماری به جای کنترل مستقیم نظامی-سیاسی، از سیاست‌های اقتصادی، مالی و تجاری برای تسلط بر کشورهای ضعیف‌تر استفاده می‌کنند. بنابراین، این نظریه می‌تواند با در نظر گرفتن رابطه نامتقارن میان مکزیک و ایالات متحده، تنش‌ها بر سر مسائل مرزی، بحران مهاجرت و اختلاف نظر‌ها در حوزه انرژی، رابطه میان این دو کشور را تبیین کند.

وضعیت روابط مکزیک و آمریکای شمالی؛ مناسباتی به عمر دو قرن

۱۲ دسامبر ۲۰۲۲، در واقع، ۲۱ آذر ۱۴۰۱، عمر روابط مکزیک و ایالات متحده ۲۰۰ ساله شد. در باب روابط سیاسی، تاریخچه روابط این دو کشور مرزی به سال ۱۸۲۲/۱۲۰۰ بازمی‌گردد، زمانی که ایالات متحده برای اولین بار استقلال مکزیک از اسپانیا را به رسمیت شناخت. از آن زمان، تا کنون ارتباط بین این دو کشور دارای سرگذشتی بحث‌برانگیز و

دوره‌هایی از صلح و تنش بوده است، از موارد تنش برانگیزی توان به مبارزه برای به رسمیت شناختن تا تصرف سرزمین‌ها، بجزان مهاجرت و حتی جنگ میان دو کشور در اواسط قرن نوزدهم اشاره کرد. در واقع، رابطه با ایالات متحده در سیاست خارجی مکزیك از اهمیت بالایی برخوردار است و این مسئله، هم از تنوع و عمق روابط و هم از پیچیدگی ذاتی مناسبات آنها نشأت می‌گیرد.

در باب تعاملات اقتصادی میان دو کشور باید گفت که از اوایل دهه ۱۹۷۰/۱۳۴۸، این دیدگاه که روابط اقتصادی با ایالات متحده سودمند است، در مکزیك قوت گرفت. به این ترتیب، «ضرورت محافظت از خود در برابر تهدید ایالات متحده»، جای خود را به «شناخت مزایای رابطه با آمریکا برای توسعه اقتصادی» داد. این رویه ادامه یافت تا اینکه با اجرایی شدن توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) در سال ۱۹۹۴/۱۳۷۲ سرنوشت اقتصاد دو کشور به طور جدایی ناپذیری به یکدیگر مرتبط شد. به عبارت دیگر، تعمق یک پارچگی اقتصادی اعمال شده توسط اقتصاد ایالات متحده به همگام‌سازی چرخه‌های اقتصادی مکزیك و ایالات متحده منجر شد. روابط تجاری با آمریکا برای سال‌های متمادی، مهم‌ترین حلقه اقتصادی مکزیك بود؛ اما طی همین سال‌ها بحران‌های مختلف از جمله بحرانی که در سال ۲۰۰۸ میلادی/۱۳۸۶ آغاز شد، نشان داد که رکود در اقتصاد ایالات متحده، پیامدهای سنگینی برای اقتصاد مکزیك دارد و حاکی از ضرورت تنوع بخشیدن به تجارت خارجی مکزیك است. به عبارت دیگر، مکزیك توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) را به این امید امضا کرده بود که آزادسازی به رشد اقتصادی تبدیل می‌شود و پیشرفت رؤیایی به همراه خواهد داشت. اما رابطه نامتقارن بین مکزیك و ایالات متحده باعث شد که همین

۱. The North American Free Trade Agreement (NAFTA/Tratado de Libre Comercio de América del Norte, TLCAN)

وابستگی پسااستعماری، هدف مکزیک در دستیابی به پیشرفت رؤیایی را محدودش کند. سرانجام هم این توافقنامه در سال ۱۳۹۸/۲۰۲۰ جای خود را به ایالات متحد مکزیک کانادا داد. گفتنی است که در حال حاضر، مکزیک دومین شریک تجاری ایالات متحد است که تجارت دو جانبه آنها تا سال ۱۳۹۸/۲۰۲۰ به میزان ۵۰۶ میلیارد دلار رسید. طبق آمار دولت مکزیک، در سال ۱۳۹۸/۲۰۲۰، مکزیک یکی از سه بازار اصلی صادراتی ایالات متحد به شمار می‌آید (Enero ۲۰۲۱ Monitor Comercial T-MEC, ۲۰۲۱).

در باب روابط فرهنگی، عمدتاً می‌توان در خصوص هویت آمریکایی به بحث پرداخت. در ایالات متحد همیشه گروه‌هایی وجود داشته‌اند که مهاجران را به عنوان «منبع همه شرارت‌ها» معرفی کرده‌اند. در حال حاضر نیز کلیشه‌هایی در مورد مهاجران مکزیکی وجود دارد که به گذشته‌ای گره خورده است که در آن، هزاران مکزیکی فقیر در ناامیدی از مرز عبوری کردند تا شغلی در ایالات متحد پیدا کنند. به عبارت دیگر، مهاجرت از جمله مسائلی است که برای سال‌ها محل مناقشه بین دو کشور بوده است. در آغاز قرن بیستم، پس از اختلافات ارضی و با توسعه صنعت راه آهن در ایالات متحد، این کشور به دلیل کمبود کارگران چینی به علت «قانون محرومیت چین» (که به موجب آن، کارگران مهاجر چینی از مشاغلی که سفیدپوستان در آن فعالیت داشتند، محروم شدند)، په سمت جذب نیروی کار از مکزیک برای اشتغال در این صنعت رفت. نهمین زده می‌شود که در اوایل دهه ۱۹۰۰، ۶۰ درصد از نیروی کار راه آهن ایالات متحد اصالتاً مکزیکی بودند. در حال حاضر نیز مرز میان مکزیک و ایالات متحد با ۳۵۰ میلیون عبور قانونی و میلیون‌ها گذر غیر قانونی افراد، سلاح، پول و مواد مخدر در سال، شلوغ‌ترین مرز دنیا به شمار می‌آید. همین امر علت تهاجمی شدن هم‌زمان دیپلماسی مکزیک

۱. United States-Mexico-Canada Agreement (USMCA/El Tratado entre México, Estados Unidos y Canadá, T-MEC)

و آمریکا بر سر این مرز را نشان می‌دهد (Alcocer Martínez de Castro, ۲۰۱۳).

مکزیک در نگاه ایالات متحده به عنوان «دیگری»

اگرچه ایالات متحده در تاریخ خود همواره بخش مهمی از نظام امپریالیستی جهان بوده است، اما از تصدیق دخالت خود امتناع می‌ورزد (Schils, ۲۰۰۸). به عبارت دیگر، ایالات متحده در موارد متعددی به «منطق استثنایگرایی آمریکایی» استناد کرده و هنجارهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی خود را زیر پا گذاشته است. دولت آمریکای شمالی در موقعیت‌های مداخله در آمریکای لاتین مدعی شده است که در مخالفت با امپریالیسم کشورهای اروپایی وارد می‌شود و در عین حال، برای نشان دادن برتری اخلاقی ایالات متحده می‌کوشد. این کشور، پس از استقلال خود در سال ۱۷۷۶ میلادی/۱۱۵۴، روند ساخت یک حکومت قدرتمند را آغاز کرد. یکی از دکترین‌هایی که با گسترش سرزمینی آن همراه بود، دکترین «مانیفست دستینی / سرنوشت آشکار» بود که یک باور فرهنگی امپریالیستی آمریکایی در قرن نوزدهم است. دیگر آموزه مهم آمریکا، «دکترین مونرو»<sup>۱</sup> (۱۲۰۱/۱۸۲۳) بود که در ابتدا توسط جان کوینسی آدامز<sup>۲</sup> تدوین شد، اما به وسیله جیمز مونرو<sup>۳</sup> نهایی شد و هدف آن، توقف هرگونه تلاش برای تسخیر مجدد کشورهای استقلال یافته‌ای بود که مستعمرات سابق اروپا بودند. «سرنوشت آشکار» به عنوان شعار سیاسی قرن نوزدهم ابداع شد و بیانگر این عقیده بود که ایالات متحده برگزیده شده تانهاها و فرهنگ دموکراتیک خود را به سایر ملل برساند و همچنین قلمرو خود را برای جادادن ملت روبه رشد خود گسترش دهد. «دکترین مونرو» نیز در مقابله با اروپا، به «آمریکا برای

۱. The Monroe Doctrine

۲. John Quincy Adams

۳. James Monroe

آمریکایی‌ها اعتقاد داشت، اما در عمل، تاریخ مداخله و استثمار آمریکای لاتین از گذشته تا کنون بوده است.

برای مکزیك، اعتقاد آمریکایی‌ها به «سرنوشت آشکار» و «دکترین مونرو» در نهایت، به امری اجتناب‌ناپذیر ختم شد: جنگ. مکزیکی‌ها به عنوان «دیگری پایین‌تر» ترسیم می‌شدند که به مردمان ایالات متحده این امکان را می‌داد تا برتری خود را به آنها نشان دهند. چنان‌که نشریه آمریکایی نیو اورلئان بی در سال ۱۸۳۴/۱۲۱۲ توصیف می‌کند: «مردم مکزیك، محقر شده و پست بودند؛ نژاد رقت‌انگیز اسپانیایی‌ها، هندی‌ها و آفریقایی‌ها به گونه‌ای در هم آمیخته است که بدترین ویژگی‌های هر کدام غالب است» (De León, ۱۹۸۳). برتری ادعایی مردم آمریکای شمالی بر مردم عقب‌افتاده سایر نقاط قاره آمریکا، روابط بین مکزیك و ایالات متحده را تا به امروز از تعادل خارج کرده است.

نکته حائز اهمیت اینکه ایالات متحده اغلب در گزارش‌های پسااستعماری غایب است؛ زیرا استثناگرایی آمریکایی، این گفتمان را ابزاری برای سرپوش گذاشتن بر استعمار خود قرار داده است. از این رو، این واقعیت که تبیین بسیاری از رویدادهای تاریخ جهان در قالب يك مونولوگ غربی اشتباه‌ارائه می‌شود، انتقاد اصلی است که به پسااستعمار وارد می‌شود. انواعی از اقدامات و رویکردهایی که محل بروز استعمار ایالات متحده بوده و برخی تا کنون از بین رفته است، واقعیت‌های روزمره مکزیك را نشان می‌دهد. مکزیك نه تنها نمی‌تواند قلمرو خود را در جهت منافع ایالات متحده از دست داده است، بلکه همچنان در يك رابطه پسااستعماری و نامتقارن قرار دارد که ناشی از امپریالیسم خارجی ایالات متحده است. این رابطه سرزمین‌گرایی را با تجارت‌گرایی مبادله کرده است. طی این فرایند، تئولبرالیسم جانشین «سرنوشت آشکار» شده است. جیمز پتراس و هنری ولت‌مایر معتقدند ما

وارد «عصر مساعدت معکوس» شده ایم (Petras & Veltmeyer, ۲۰۰۲). در واقع، غربی‌ها مدل اقتصادی و سیاسی خود را چنان موفق می‌دانند که باید توسط کشورهای در حال توسعه پسااستعماری اتخاذ و صادر شود (Skidmore & Smith, ۲۰۰۴).

تمرکز اصلی چنین مساعدت‌های توسعه‌محور، تضمین پذیرش اصلاحات نتولیبرالی با هدف بازار آزاد بوده است. در واقع، سلطه غربی بنیان سکولاریزه شده‌ای از «سرنوشت آشکار» را فراهم کرد که رکن جدید آن «آزادسازی تجارت» بود (Mann, ۲۰۰۳: ۴۸-۵۰). مرزبندی و قالب «مساعدت معکوس» نشان می‌دهد که این راهبرد، بختی-از «زادخانه ابزارهای سیاسی مورد استفاده دولت‌های هژمونیک مشتاق برای تسخیر بازارها و ارتقای منافع طبقات سرمایه‌دار خود در برابر رقبا و مخالفان ناسیونالیست و سوسیالیست» را تشکیل می‌دهد (Petras & Veltmeyer, ۲۰۰۲: ۲۸۲). نیروهای سیستماتیک قدرت و مبادله نابرابر که تحت سلطه شرکت‌های چندملیتی غربی و مؤسسات مالی بین‌المللی قرار دارند. وجود این ماتریس سیاسی-اقتصادی مساعدت را تأیید می‌کنند.

قدرت‌های غربی، «نتولیبرالیسم» را مسیری مناسب برای پیشرفت در کشورهای در حال توسعه می‌دانند و مساعدت‌های توسعه‌محور را به تحقق آن از طریق آزادسازی بازار منوط می‌کنند. در همین حال، غول‌های صنعتی بر اساس دکترین خود عمل نمی‌کنند. آنها از استفاده از یارانه‌ها در اقتصاد خود ابایی ندارند. علاوه بر این، استقراض خارجی (روش اصلی مساعدت‌های توسعه‌محور) اغلب اثر خفه‌کننده‌ای بر سیاست‌گذاری داخلی در کشورهای در حال توسعه دارد. آنها نه تنها ملزم به پرداخت اصل و سود هستند، بلکه شرایط بازپرداخت بسیار سختگیرانه‌ای از طرف مؤسسات برتن و ودزی دارند. در واقع، مکزیک و سایر کشورهای آمریکای لاتین که در دهه ۱۳۵۸/۱۹۸۰ دچار بحران بدهی عظیم شدند، مثال بارزی از این توسعه‌پسااستعماری هستند.





نکته جالب توجه اینکه تجارت جهانی در نیم قرن گذشته، ۱۷ برابر گسترش یافته، در حالی که سهم آمریکای لاتین در این تجارت روبه رشد، در واقع، از ۱۱ به ۵ درصد کاهش یافته است (Venn, ۲۰۰۶). با وجود چنین ایراداتی، نتولیر ایسم همچنان به عنوان عامل پیشرفت، از سوی قدرت‌های جهانی و صندوق بین‌المللی پول ترویج می‌شود. در این میان، ایالات متحده وعده داده است که رؤیای آمریکایی را به کشورهای در حال توسعه گسترش دهد؛ البته مادامی که آنها «هژمونی خیرخواهانه» آن را بپذیرند (Mann, ۲۰۰۳: ۱۰). بدین ترتیب، مکزیک از پیش از استقلال خود از اسپانیای استعماری تا کنون، به علت هم‌جواری با ایالات متحده نقطه عطف شکل‌گیری «دیگری» آمریکای لاتینی بوده است که بابه دوش کشیدن ویژگی‌های پست، حقارت‌بار، غیر عقلانی و فاقد تمدن تحت انواع یوغ‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قرار گرفته است.

نگاه تاریخی به مکزیک؛ از استقلال تا انقلاب

استقلال مکزیک از یک فرایند سیاسی و اجتماعی حکایت دارد که طی ۱۱ سال به ثمر نشست؛ یعنی در ۱۶ سپتامبر ۱۸۱۰/۲۵ شهریور ۱۱۸۹ آغاز شد و در ۲۷ سپتامبر ۱۸۲۱/۵ مهر ۱۲۰۰ با آزاد کردن مکزیک از استعمار اسپانیا. که در قالب «وزیرمختاری اسپانیای جدید» شناخته می‌شد. به پایان رسید. مکزیک برای ۳۰۰ سال تحت حاکمیت پادشاهی اسپانیا بود و «اسپانیای جدید» مهم‌ترین مرکز دوران استعمار اسپانیا در این قاره به‌شمار می‌رفت. فرسودگی نهادهای دولتی، کاهش کارآمدی شیوه‌های اداره و وزیرمختاری و تشدید درگیری‌ها و نارضایتی‌های داخلی هم‌زمان با توسعه و کشورگشایی سایر کشورها، رفته‌رفته به تضعیف قدرت سیاسی



اسپانیا و در نهایت، تقویت روند استقلال مکزیک منجر شد. مکزیک در سال ۱۸۲۱ میلادی/۱۲۰۰ استقلال خود از استعمارگران اسپانیایی را به دست آورد و با گذشت حدود ۲۰ سال، نخستین قربانی امپال توسعه طلبانه ایالات متحده قرار گرفت و در جنگ بین سال‌های ۱۸۴۶ و ۱۲۲۵/۱۸۴۸، حدود نیمی از قلمرو خود را از دست داد. به عبارت دقیق‌تر، سیاست توسعه طلبانه ایالات متحده با خرید لوئیزیانا در سال ۱۱۸۲/۱۸۰۳ و امضای «معاهده آدامز اونیس»<sup>۱</sup> در سال ۱۱۹۸/۱۸۱۹ آشکار شد که به موجب آن، اسپانیا شبه جزیره فلوریدا را واگذار کرد. به محض اینکه مکزیک استقلال خود را به دست آورد، ادعاهای توسعه طلبانه ایالات متحده آغاز شد. «جوئل رابرت پوینست»<sup>۲</sup> به عنوان نماینده ایالات متحده آمریکا برای امضای معاهده مرزی با مکزیک فرستاده شد. وی تلاش کرد تا شهر تگزاس را به خاک ایالات متحده ضمیمه کند. تگزاس همانند ایالت‌هایی چون کالیفرنیا، نوادا، نیومکزیکو، آریزونا و یوتا تا اواسط قرن ۱۹ میلادی، متعلق به مکزیک بود تا اینکه ساکنان تگزاس با جنگی استقلال طلبانه و به یاری ایالات متحده آمریکا از مکزیک جدا شدند و کنگره ایالات متحده در سال ۱۲۲۴/۱۸۴۵، این سرزمین وسیع را به خود ملحق کرد. در نتیجه امتناع دولت مکزیک از ادعاهایی که آمریکایی‌ها بر قلمرو تگزاس داشتند (از جمله شکست تلاش دوم رابرت پوینست برای خریداری تگزاس به مبلغ پنج میلیون دلار)، جنبش‌هایی با ماهیت اجتماعی توسط گروه‌های جدایی طلبی که به دنبال خود مختاری بودند تحریک شدند و دولت آمریکا برای دستیابی به استقلال تگزاس از جدایی طلبان حمایت نظامی و اقتصادی کرد. دولت مکزیک برای حدود ۱۰ سال تلاش کرد تا وضعیت تنش آمیز تگزاس را آرام کند، اما سرانجام

۱. The Adams-Onís Treaty

۲. Joel Roberts Poinsett



ایالات متحده در سال ۱۸۴۵/۱۲۲۴، تگزاس را به خاک خود ضمیمه کرد و بلافاصله در همان سال، کوشید تا مناطق آلتاکالیفرنیا و نیومکزیکو را خریداری کند. دولت مکزیک از درخواست‌های جدید دولت ایالات متحده مطلع شد و این پیشنهادات را رد کرد، تا اینکه سرانجام، «جیمز پولک» رئیس جمهوری ایالات متحده دستور داد ارتشی به مرز تگزاس و مکزیک روانه شده و در آنجا مستقر شود. در ۲۴ آوریل ۱۸۴۶/۱۲۲۵، درگیری بین نیروهای ژنرال زکری تیلور<sup>۲</sup> آمریکایی و سربازان مکزیک به فرماندهی ژنرال ماریانو آریستا<sup>۳</sup> رخ داد و ایالات متحده آمریکا در ۱۳ می ۱۸۴۶/۲۳ اردیبهشت ۱۲۲۵ به صورت رسمی به مکزیک اعلان جنگ کرد. پس از نبردهای متعدد و پیروزی‌های آمریکایی‌ها، ژنرال وینفیلد اسکات<sup>۴</sup> با ۱۴ هزار سرباز وارد مکزیکوستی شد و پیش روی ایالات متحده با تصرف این منطقه در سال ۱۸۴۷/۱۲۲۶ به اوج خود رسید. پس از موفقیت‌های ایالات متحده، جنگ میان دو کشور سرانجام با امضای پیمان گوادالوپ ایدالگو<sup>۵</sup> در ماه فوریه ۱۸۴۸/۱۲۲۷ پایان یافت که طی آن، مکزیک سرزمین‌ها و ایالت‌های کالیفرنیا، نوادا، یوتا، نیومکزیکو، تگزاس، کلرادو، آریزونا و بخش‌هایی از اوپومینگ، کانزاس و اوکلاهما را از دست داد.

در خصوص انقلاب مکزیک در قرن بیستم هم ذکر این نکته لازم است که سرکوب و نابرابری‌های اجتماعی در دوره دیکتاتوری پورفیریو دیاس<sup>۶</sup>، به انقلاب مکزیک در سال ۱۹۱۰/۱۲۸۹ انجامید و پس از یک دوره رویارویی‌های خشونت‌آمیز میان جناح‌های مختلف با منافع بسیار متفاوت به تحول شدید ساختارهای سیاسی و اجتماعی مکزیک منجر

۱. James Knox Polk

۲. Zachary Taylor

۳. Mariano Arista

۴. Winfield Scott

۵. The Treaty of Guadalupe Hidalgo/Treaty of Peace

۶. Porfirio Díaz

شد. پانچویی یا اوامیلیانو زاپاتا،<sup>۲</sup> دوره‌بر مشهور انقلاب مکزیک، با شعارهایی همچون «ایستاده مردن بهتر از یک عمر زیستن زانورده است»، به دیکتاتوری مکزیک و دست‌یازی گرینگوها یا همان سربازان آمریکایی به خاک مکزیک پایان دادند و الهام‌بخش جنبش‌های انقلابی شدند که در طول قرن بیستم در سراسر آمریکای لاتین به وقوع پیوست.

مقاومت ضدآمریکایی

آمریکاستیزی یا همان آنتی-آمریکانیسم<sup>۳</sup> در دنیای امروز با تنوع فرهنگی بسیار زیاد، به یکی از ارزش‌های مشترک بسیاری از کشورها تبدیل شده؛ چنان‌که مارکس می‌گوید: یک شیخ جدید جهان را تسخیر کرده است: شیخ ضدآمریکایی. برخی محققان آسیب‌شناسی روانی، آمریکاستیزی را صرفاً ضد سرمایه‌داری و ضد جهانی شدن می‌دانند (Revel, ۲۰۰۳). برعکس، سایر تحلیل‌گران خاطر نشان می‌کنند که طرد ایالات متحد به دلیل انتقاد از سیاست خاص دولت محافظه‌کار بوش تشدید شده است. به‌طور کلی، نکته حائز اهمیت دربارهٔ آمریکاستیزی ارزیابی مواردی است که در طرد ایالات متحد و ایجاد و تشدید نگرشی منفی دربارهٔ این کشور در سراسر جهان نقش دارد. در واقع، این سؤال باید بررسی شود که آیا مخالفت با آمریکا، طرد جامعه و فرهنگ ایالات متحد و عدم پذیرش هژمونی، به‌ویژه قدرت نظامی این کشور، در رویکردی ضد هژمونیسم و ضد امپریالیسم ریشه دارد یا صرفاً مخالفت با یک جانبه‌گرایی است؟

«مکس پل فریدمن» در آخرین کتاب خود، *بازاندیشی - دربارهٔ آمریکاستیزی در تحلیلی به بررسی رویکرد ضدآمریکایی نه*

۱. Pancho Villa

۲. Emiliano Zapata

۳. Anti-Americanism



کشور واقع در قاره آمریکا و اروپای پردازد. وی معتقد است که جورج دبلیو بوش،<sup>۱</sup> رئیس جمهوری وقت آمریکا، پس از حملات به برج‌های دو قلو در سال ۲۰۰۱/۱۳۷۹، این ایده را مطرح کرد که باید با «ضد آمریکایی‌ها» مبارزه کرد؛ همان کسانی که «از آزادی ما متنفرند» (Friedman, ۲۰۱۲). از آن زمان به بعد، موجی از ادبیات آکادمیک و ژورنالیستی منتشر شده اند که در صدد توجیه پدیده «آمریکایی ستیزی» هستند. در ابتدا، نگرش سیاستمداران ایالات متحده این بود که باید سایر نقاط جهان را تمدن کرده و ارزش‌های خود را صادر کنند. در مخالفت با گسترش این باور، فریدمن به تحلیل مفهوم «ضد آمریکایی» از منظر تاریخی با تکیه بر خاستگاه و تکامل آن پرداخت و بر اروپا و آمریکای لاتین تمرکز کرد؛ دو منطقه‌ای که به عنوان مناطق تحت بیشترین نفوذ ایالات متحده، «جهان غربی» را تشکیل می‌دهند.

هدف فریدمن نشان دادن این نکته بود که مفهوم «ضد آمریکایی» در دو قرن اخیر، برای توقف اصلاحات مترقی در ایالات متحده و همچنین مشروعیت‌زدایی از هرگونه انتقاد خارجی از سیاست‌های این کشور به کار گرفته شده است. کارکرد این مفهوم، به ویژه از سوی آمریکایی‌ها، که تا امروز نیز ادامه دارد، انگ زدن به کسانی است که با سیاست خارجی واشنگتن موافق نیستند؛ چه آمریکایی باشند چه غیر آمریکایی. بلافاصله به آنها برچسب «غیر آمریکایی» می‌زنند، به این معنی که آنها با ارزش‌های فرضی بنیادی جامعه آمریکایی، مانند دموکراسی یا آزادی مخالف هستند. به این ترتیب، نام مستعار «غیر آمریکایی»، در طول قرن ۱۹ و ۲۰ به عنوان الگویی برای رد صلاحیت هرگونه انتقاد استفاده می‌شد. برای مثال، ژان پل سارتر، کارلوس فونتنس، مارتین لوتر کینگ جونیور، شارل دوگل یا مارک تواین برچسب «ضد آمریکایی»

می خوردند، در حالی که در واقع، از جنبه‌های مختلف سیاست یا جامعه آمریکا انتقادی کردند (Friedman, ۲۰۱۲).

آمریکاستیزی بر اساس کاربرد کنونی آن، به عنوان یک ایدئولوژی، یک تعصب فرهنگی، نوعی مقاومت، تهدید و مخالفت با دموکراسی آمریکایی تعریف می‌شود. فریدمن معتقد است که برای صحبت درست از نگرش «ضد آمریکایی»، دست کم دو عنصر باید وجود داشته باشد: اول، خصومت خاص نسبت به ایالات متحده (بیش از سایر کشورها) و دوم، نفرت عمومی نسبت به همه جوانب و جامعه ایالات متحده. بنابراین، برای نمونه، رد اقدامات پنتاگون در آمریکای لاتین، با کنار زدن و مخالفت با مردم ایالات متحده یکسان نیست؛ چنان که زیر سؤال بردن سیاست رژیم صهیونیستی در قبال مردم فلسطین با نفرت از یهودیان، و نیز انتقاد از کاخ سفید با مخالفت با آمریکا به عنوان یک جامعه، یکسان نیست. بدین ترتیب، برچسب «ضد آمریکایی»، به ویژه در نیمه نخست قرن بیستم به ابزاری در خدمت نفوذ هر رویکردی برخلاف سیستم حاکم تبدیل شد (Friedman, ۲۰۱۲).

فریدمن در تجزیه و تحلیل روابط پرپیچ و خم آمریکا با آمریکای لاتین در دوران جنگ سرد، با تمرکز بر پرونده گواتمالا و کودتاهای متوالی توسط سیاحیه دولت‌های دموکراتیک، می‌نویسد که اسناد از طبقه بندی خارج شده نشان می‌دهد که «کندی» در سال ۱۹۶۳/۱۳۴۲، اگرچه می‌دانست که «آروالو»، رئیس جمهوری سابق گواتمالا «ضد آمریکایی» نیست، از اینکه به او برچسب بزند و کودتای دوم را در سال ۱۹۶۳ رقم زند تا از بازگشت او به قدرت جلوگیری کند، درنگ نکرد (Friedman, ۲۰۱۲).

افزون بر این، نگرش آمریکاستیزی به ویژه پس از حملات ۱۱

سپتامبر ۲۰/۲۰۰۱ شهر یور ۱۳۸۰ رونق گرفت و پیامدهای فاجعه باری برای سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده به همراه داشت. نکته حائز اهمیت اینکه آنها بخش‌هایی از اقلیت جامعه ایالات متحده نیستند، بلکه ظرفیتی عظیم برای تأثیرگذاری سیاسی و ایدئولوژیک در آن کشور دارند.

بنابراین، رویکرد آمریکاستیزی و ضدامپریالیسم به طرق مختلف بیان می‌شود و می‌توان آن را مجموعه‌ای از ارزش‌ها و نمادها در نظر گرفت که به استقلال و حاکمیت یک دولت-ملت (بالاتر از هرگونه دخالت یک قدرت خارجی) اشاره دارد. بیشتر جنبش‌هایی که در نیمه دوم قرن نوزدهم علیه قدرت‌های اروپایی در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین به وجود آمدند، جنبش‌هایی الهام‌گرفته از اندیشه‌های ضداستعماری بودند. جنگ‌های استقلال در آمریکای لاتین (۱۸۰۶ تا ۱۸۲۶) اساساً از این نظر قابل بررسی هستند.

ظهور ضدامپریالیسم در آمریکای لاتین با تثبیت نفوذ ایالات متحده در منطقه طی سال‌های پایانی قرن نوزدهم و دهه‌های اول قرن بیستم مرتبط است. جنگ اسپانیا و ایالات متحده در سال ۱۸۹۸/۱۲۷۷ و نفوذ ایالات متحده به این قاره پس از جنگ جهانی اول، آغاز جنبش محکومیت سیاسی و مقاومت فرهنگی علیه نفوذ یانکی‌ها در جنوب رودخانه ریوگرانده واقع در شمال مکزیک بود. ضدامپریالیسم یک گفتمان اساسی در ترسیم هویت سیاسی و فرهنگی آمریکای لاتین بوده که بایان‌های مختلف حول دو گزینه گسترش یافته است: یکی اینکه با ایده ملی و پیوند نزدیک با مفهوم دولت-ملت مرتبط است و دیگری، به عنوان شاخص الهام‌بخش ملی‌گرایی قاره‌ای و بایبوند دادن ویژگی‌های محلی با جنبه‌های مشترک در کل قاره، امکان تشریح پدیده‌های جهانی، دیدگاه‌های مشترک آزادی و یک پارچگی قاره‌ای را فراهم می‌کند.

خوزه مارتی<sup>۱</sup> اولین متفکر ضد امپریالیست در آمریکای لاتین بود. به عبارت دیگر، دهه ۹۰ قرن نوزدهم، آغاز ظهور شخصیت‌ها و مؤلفه‌های امپریالیسم ایالات متحده آمریکا بود. جان راکفلر نخستین شرکت چندملیتی آمریکایی به نام کمپانی استاندارد اویل<sup>۲</sup> را توسعه داد؛ در سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰، شرکت او در مورد تهاجمات راهبردی را بسط و گسترش داد که بر اساس آن، نیروی دریایی و تفنگداران دریایی به عنوان سنگ‌های تسلط نظامی در نظر گرفته شدند و جیمز بلین از طریق اولین کنفرانس بین‌المللی آمریکا (۱۸۸۹-۱۸۹۱)، پان-آمریکانیسم را به عنوان دکترین تسلط بحاری و دیپلماتیک ترویج کرد. در این میان، اندیشه سیاسی خوزه مارتی در مقاله «حقیقت در مورد ایالات متحده»<sup>۳</sup> (Martí, ۱۸۹۴) باعث شد تا از آن زمان به بعد، «ضد امپریالیسم آمریکای لاتین» به عنوان یک سنت فرهنگی درجه اول در ساخت هویت چندگانه و متنوع قاره آمریکا ایجاد و تثبیت شود.

خاستگاه و ابعاد امریکاستیزی مکزیک

آمریکاستیزی در تاریخ مکزیک جایگاه برجسته‌ای دارد. روابط میان دو کشور در دهه ۱۹۹۰ و سال‌های اولیه قرن بیست و یکم نشان‌دهنده این واقعیت بود که مکزیکی‌ها اغلب از ایالات متحده به علت سیاست‌های دولتی و تجاری این کشور علیه منافع مکزیک انتقاد می‌کردند. نگرش ضد آمریکایی مکزیکی که عمدتاً علیه این قبیل سیاست‌ها و اقدامات ایالات متحده بود، پس از انقلاب این کشور (۱۹۱۷-۱۹۱۰) که به درگیری با همسایه قدرتمندش در شمال انجامید، برجسته شد. البته شایان توجه است که طرح نگرش ضد آمریکایی، بر اساس اسناد تاریخی به سال ۱۸۴۶/۲۲۵ با هدف انتقاد از الحاق نیمی از قلمرو مکزیک

۱. José Martí (۱۸۵۳ - ۱۸۹۵)

۲. Standard Oil Company

۳. La verdad sobre los Estados Unidos





به ایالات متحد برمی گردد. افزون بر این، ویژگی اصلی رویکرد ضد آمریکایی مکزیکی، که تاکنون نیز ادامه دارد، عمدتاً در نوشته‌ها و سخنرانی‌های رهبران سیاسی و فکری این کشور در تظاهرات مردمی و سایر اشکال اظهار نظرهای عمومی ظاهر شده است. باید یادآور شد که مواردی از اقدامات ضد آمریکایی در طول جنگ مکزیک و ایالات متحد در سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۴۶/۱۸۴۷-۱۲۲۵ و در امتداد مرز مکزیک و ایالات متحد در دهه ۱۹۱۰ وجود داشت. اظهارات سیاسی لاسارو کاردناس، رئیس‌جمهوری وقت مکزیک، و نیز برانگیختن حمایت عمومی و تصمیم او در سال ۱۹۳۸/۱۳۱۷ مبنی بر مصادره اموال نفتی ایالات متحد و سایر مالکیت‌های خارجی از جمله این موارد است. آلن نایت،<sup>۲</sup> مورخ انگلیسی، به این نتیجه رسیده است که آمریکاسینیزی مکزیکی در این دوره ارتباط تنگاتنگی با سیاست و رهبران سیاسی داشت و در مقایسه با جنبش‌های مشابه در کشورهای دیگر، ریشه‌های مردمی آن کمر عمق بود (Bajpai, ۲۰۰۵: ۲۳۴). به این ترتیب، بار رویکردهای ضد آمریکایی در مکزیک بر دوش سیاست‌مداران، مفسران سیاسی، استادان دانشگاه و سایر شخصیت‌های شناخته شده‌ای قرار داشت که اغلب، مستقیم یا غیرمستقیم، در خدمت دولت بودند. این گروه‌ها در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، نقش مهمی در افزایش آگاهی مردم مکزیک ایفا کردند.

روابط کمرنگ و لیسنده فاکس،<sup>۳</sup> رئیس‌جمهوری وقت مکزیک، با «جورج بوش» رئیس‌جمهوری سابق آمریکا (۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹) در سال‌های ابتدایی قرن جدید نیز گواهِ روشنی از اهمیت رویکرد ضد آمریکایی در تاریخ مکزیک بود. فاکس در ابتدا در راستای برقراری روابط

۱. Lázaro Cárdenas del Río

۲. Alan Knight

۳. Vicente Fox Quesada



نزدیک باهمتای آمریکایی خود گام برداشت و هر دو رئیس جمهوری متعهد شدند تا به مذاکرات در مورد مهاجرت، تجارت مواد مخدر و سایر مسائل مهم ادامه دهند. روابط دو کشور به اندازه‌ای هماهنگ پیش می‌رفت که از سوی سیاستمداران دو طرف، از جمله جس هلمز،<sup>۱</sup> سناتور محافظه‌کار آمریکایی، و خورخه کاستانیدا،<sup>۲</sup> وزیر امور خارجهٔ چپ‌گرای مکزیک، مورد محسین قرار می‌گرفت. ماهیت موقت توافق فاکس و بوش در فوریه ۲۰۰۳/ بهمن ۱۳۸۱ آشکار شد؛ همان زمانی که ایالات متحده سیاست تهاجمی تری را در خاورمیانه دنبال کرد و همین موضوع مداخله‌گرایی ایالات متحده به نقطهٔ اختلاف قانونی در روابط بین دو رهبر تبدیل شد. فاصلهٔ میان فاکس و بوش منفی بود تا اینکه ایالات متحده شروع به اعمال فشار کرد تا رای مکزیک را در شورای امنیت سازمان ملل به نفع قطعنامه‌ای در تأیید استفاده از زور برای برکناری صدام از قدرت در عراق، کسب کند. مردم مکزیک قاطعانه با مداخلهٔ نظامی به طور کلی و حملهٔ ایالات متحده به عراق به طور خاص مخالف بودند و دولت فاکس نیز از این رویه پیروی می‌کرد. نظر سنجی هادر مکزیک سطح مخالفت با این جنگ را بین ۷۰ تا ۸۳ درصد نشان دادند و تظاهرات خیابانی نیز این نتایج را تأیید کرد (Consulta Mitofsky, ۲۰۰۱). اختلاف فاکس و بوش اختلافات تاریخی بین مکزیک و ایالات متحده در موضوع مداخله رازنده کرد؛ زیرا در میان کشورهای مکزیک‌تبار تعاملات مکرر و نزدیک با ایالات متحده داشتند، مکزیک زیانبارترین تجارت را متحمل شده است. نظر سنجی در سال ۱۹۸۳/۱۳۶۱ نشان داد که ۷۴ درصد مکزیکی‌ها معتقد بودند که «حضور قوی آمریکا در سراسر جهان» احتمال جنگ را افزایش می‌دهد. در همین نظر سنجی، از ۵۰۰ مکزیکی خواسته شد تا «ویژگی‌هایی را که غالباً با آمریکایی‌ها تناسب

۱. Jesse Helms

۲. Jorge Castañeda



دارد، انتخاب کنند. افرادی که در نظر سنجی شرکت کردند، موارد زیر را انتخاب کردند: «سخت‌کوش»، «باهوش»، «قاطع» و «حریص» (Consulta Mitofsky, ۲۰۰۱). این نظر سنجی نشان داد که مکزيکی‌ها نسبت به ملت همسایه‌ای که کاملاً مایل بود از قدرت برای نیل به اهداف خود استفاده کند، بی‌اعتماد بودند.

در خصوص تجارب زیانبار مکزيک و ریشه‌های عدم اعتماد مکزيکی‌ها به ایالات متحده می‌توان به این نکات اشاره کرد که مکزيک در جنگ ویرانگر ۱۸۴۶-۱۸۴۸/۱۲۲۸/۱۸۴۸ متحمل يك شکست نظامی بزرگ، تهاجم به پایتختش و يك توافق صلح پرهزینه شد که به موجب آن، نیمی از قلمرو ملی مکزيک به همسایه شمالی‌اش، ایالات متحده، واگذار شد. مداخله ۱۸۹۳/۱۹۱۴ شامل اشغال و راکروزیبه دستور رئیس‌جمهور وودرو ویلسون<sup>۱</sup> صورت گرفت و مداخله سال ۱۹۱۶/۱۹۱۷ نیز به کارگردانی همان رئیس‌جمهور انجام شد. این رویدادها که تقریباً سه ربع قرن به طول انجامید، تأثیری ماندگار در حافظه تاریخی مکزيک داشت. در واقع، بزرگ‌نمایی ارضی ایالات متحده در دهه ۱۸۴۰ و مداخله‌های يك جانبه در سال‌های ۱۸۹۳/۱۹۱۴ و ۱۹۱۶/۱۹۱۷ هم‌خشم نسبت به گذشته و هم‌ترس از آینده را میان مکزيکی‌ها برانگیخت. این تجربات و آگاهی‌فزاینده مکزيکی‌ها در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، به ایجاد حساسیت عمومی نسبت به اعمال قدرت تهاجمی و مداخله‌جویانه ایالات متحده انجامید. مکزيک از همان سال‌ها، اولین کشوری بود که با این واقعیت دراماتیک روبه‌رو شد که رئیس‌جمهور ایالات متحده به فرماندهی یکی از قدرتمندترین نیروهای مسلح جهان می‌تواند نیروهای دریایی و نظامی را مستقر کند و سپس حمایت عمومی را برای این عملیات هادر قالب سیاست و فرهنگ تمایلات مداخله‌جویانه خود به دست آورد (Bow & Santa-Cruz, ۲۰۱۱).

از سال ۱۹۱۷ تا ۱۳۱۸/۱۹۴۰، رهبران مکزیک با تهدید جدیدی از جانب سردمداران شمال رودخانه ریوگرانده مواجه شدند. در این دوره، تهدیدات ایالات متحده که عمدتاً در قالب مداخله نظامی بود، ابعاد سیاسی و اقتصادی نیز به خود گرفت تا جایی که حتی استقلال مکزیک را به عنوان یک ملت به خطر انداخت. ونوستیانو کاررانزا، رئیس جمهوری سابق مکزیک، به عنوان رهبری میانه‌رو در میان انقلابیون داخلی و نیز شخصیتی ملی‌گرا در مقابل قدرت‌های خارجی تلاش کرد تا یک جنبش بزرگ انقلابی را رهبری کند که در سراسر چشم‌انداز سیاسی و اجتماعی مکزیک گسترده شد. وی دریافته بود که اصلاحات داخلی مکزیک، از جمله توزیع زمین به دهقانان و توسعه نهادهای کارگری موجب نگرانی شدید خارجی‌هایی می‌شود که در مکزیک املاک و دارایی‌هایی داشتند. بنابراین، اقدامات دولت کاررانزا نگرانی ایالات متحده که سابقه اقدامات تهاجمی علیه دولت مکزیک داشت و همچنین نگرانی شهروندان آمریکایی - که در مکزیک سرمایه‌گذاری کرده بودند، را برانگیخت. این نگرانی‌ها زمانی تشدید شد که کنوانسیون قانون اساسی ۱۹۱۷ ماده ۲۷ قانون اساسی جدید را تصویب کرد که به موجب آن، محدودیت‌هایی برای مالکیت خصوصی، به خصوص در صنعت نفت، ایجاد شد. ماده ۲۷، مبنای حقوقی چندین سیاست دولتی مکزیک از مالیات گرفته تا مقررات مربوط به ملی شدن صنایع را تعیین کرد. شرکت‌های نفتی به شدت به دولت مکزیک اعتراض کردند و برای حمایت به وزارت امور خارجه ایالات متحده مراجعه کردند. هنگامی که هیچ‌یک از این آژانس‌ها پاسخی ارائه نکردند، نمایندگان نفتی در یک کمپین تبلیغاتی با بودجه هنگفت، حرف خود را مستقیماً به گوش افکار عمومی ایالات متحده رساندند. معترضان معتقد بودند که قانون

اساسی جدید مکزیک به منظور مصادره یا حمله به بسیاری از حقوق خارجی هاست. کاررانزا و مشاورانش در مواجهه با فشارهای فزاینده دهقانان و کارگران در مکزیک و انتقادهای شرکت‌های خارجی، تلاش و انرژی زیادی صرف کردند تا سایر کشورهای آمریکای لاتین را متقاعد کنند که با مکزیک با آنچه که آنها مداخله اقتصادی به عنوان یک تهدید می‌دانستند مخالفت کرده و دولت مکزیک را همراهی کنند. آنتونیو مانرو و هر میلا گالیندو<sup>۲</sup> از جمله فعالانی بودند که «دکترین کاررانزا»<sup>۳</sup> را ترویج کردند. این آموزه از حق مکزیک برای اجرای ماده ۲۷ حمایت می‌کرد و مانع از استفاده ایالات متحده از حق دفاع از مالکیت خصوصی خارجی به عنوان توجیهی برای مداخله نظامی می‌شد (Bow & Santa-Cruz, ۲۰۱۱).

ایسیدرو فابلا<sup>۴</sup> دیپلمات مکزیکی در همراهی با کاررانزا، از یک ابزار تحلیلی غیر مستقیم، اما متقاعدکننده برای طرح ادعاهای خود علیه دولت ویلسون استفاده کرد. وی با مرزبندی دقیق میان مردم و دولت ایالات متحده، کارنامه‌ای ضد آمریکایی تنظیم کرد و به بیان شواهد تاریخی از مداخله دولت واشنگتن در سراسر قاره پرداخت. وی اشاره کرد که با مشارکت ایالات متحده در جنگ اسپانیا و آمریکای علیه کوبا به نام «کوبای آزاد»<sup>۵</sup> که بلافاصله با تحمیل «اصلاحیه پلات»<sup>۶</sup> به کشور نوپای کوبا دنبال شد، مداخله ایالات متحده در امور داخلی این کشور نهادینه شد. فابلا همچنین در تاریخ پاناما به نقش ایالات متحده در جدایی این کشور از کلمبیا و تسلط واشنگتن بر این منطقه پرداخت که ارزشمندترین تنگه بین کارائیب و اقیانوس آرام محسوب می‌شود. مداخلات اخیر ایالات متحده

۱. Antonio Manero

۲. Hermila Galindo

۳. Carranza Doctrine

۴. Isidro Fabela

۵. Cuba Libre

۶. Platt Amendment

نشان داد که چگونه آرمان‌گرایی روشن‌واشنگتن نمی‌تواند عطش این کشور را برای سلطهٔ امپریالیستی پوشاند. فابلا با ذکر نمونه‌هایی از مداخلات اخیر ایالات متحده در هائیتی و جمهوری دومینیکن، به نتیجهٔ مدنظر خود رسید و اعلام کرد: «آقای ویلسون، در طول جنگ بزرگ، بارها اظهار داشت که او قهرمان قانون و عدالت و محافظ کشورهای ضعیف‌تر است و اینکه برای او آزادی یک ملت کوچک به اندازه آزادی بزرگ‌ترین ملت مقدس است... با این حال، آقای ویلسون چه کاری انجام داده است جز از بین بردن ناگهانی استقلال هائیتی و جمهوری دومینیکن؟» (Fabela, ۱۹۹۴). تشریح دقیق فابلا این بود که ایالات متحده میان لفاظی‌هایی که در ظاهر، احترام به حقوق کشورهای ضعیف‌تر به نظر می‌رسید، دست به اقدامات خصمانه و یک‌جانبه‌ای می‌زند که حاکمیت آنها را نقض می‌کند. بدین ترتیب، ایده‌های او بین حامیان جنبش کاررانزا و دیگر مکزیکی‌ها از همه طیف‌های سیاسی طنین‌انداز شد.

دولت کاررانزا در سال ۱۹۲۰/۱۲۹۹، جای خود را به دولت جدید آوارو ابرگون داد. فابلا و سایر طرفداران کاررانزا اگرچه از صحنه اصلی سیاست کنار رفتند، انتقادهای آنها از سیاست ایالات متحده و پتانسیل این کشور برای آسیب رساندن به مکزیکی‌ها همچنان پابرجا بود. تأکید دولت جدید بر کنترل منابع نفتی بر اساس ماده ۲۷ و همچنین تقسیم املاک بزرگ به مزارع کوچک و زمین‌های مشترک (اخیدوس) بود که در همان ماده پیش‌بینی شده بود. بنابراین، اختلافات جدی بین دو دولت مکزیکی و ایالات متحده همچنان پابرجا ماند. از سال ۱۹۲۱/۱۳۰۰ تا ۱۹۲۳/۱۳۰۲، دولت رئیس‌جمهور ابرگون به دلیل امتناع وارن هاردینگ، رئیس‌جمهور آمریکا، از تمدید به رسمیت شناختن روابط دیپلماتیک تا تعیین تکلیف شدن دارایی این

۱. Alvaro Obregón

۲. Warren Harding



کشور در مکزیک، با ایالات متحده کشمکش داشت. در تاسستان ۱۳۰۲/۱۹۲۳، دو کشور سرانجام توافق‌های غیررسمی بوکارلی<sup>۱</sup> را امضا کردند که در نهایت، به رسمیت شناخته شدن دارایی ایالات متحده را به دنبال داشت. ابرگون با انتقاد شدید بسیاری از مکزیک‌ها مواجه شد که معتقد بودند او ماده ۲۷ و منافع ملی را برای از سرگیری روابط دیپلماتیک عادی با ایالات متحده «تمام و کمال فروخته است». واکنش عمومی هم‌زمان با فشار واشنگتن، به وجهه ابرگون در داخل کشور لطمه جدی زد و به شورش نافرجام، اما مخرب اوئرتا<sup>۲</sup> در پاییز ۱۳۰۲/۱۹۲۳ انجامید (Bow & Santa-Cruz, ۲۰۱۱).

دولت جدید رئیس‌جمهور پلوتارکو الیاس کایس<sup>۳</sup> نیز در وضعیت دشواری گرفتار شد؛ زیرا گروه‌های کشاورزی و کارگری مکزیک‌ها که با وعده‌های انقلاب برانگیز شده بودند، خواستار اصلاحات فوری بودند؛ آن هم به حدی که دارایی‌های ایالات متحده را تحت تأثیر قرار دهد. در پاسخ به این فشارهای داخلی، کایس برای اجرای قوانین مربوط به نفت و زمین‌های کشاورزی اقدام کرد. چنین سیاست‌هایی او را در مسیر تنش با دولت کالوین کولیدج<sup>۴</sup> در آمریکا قرار داد و فشار واشنگتن افزایش یافت. مداخله سال‌های ۱۲۹۳/۱۹۱۴ و ۱۲۹۵/۱۹۱۶ و نیز تنش‌های دیپلماتیک دولت ابرگون، تردیدی برای دولت کایس باقی نگذاشته بود که ادعاهای فرانک کلاگ<sup>۵</sup>، وزیر امور خارجه آمریکا، تهدیدی علیه حاکمیت مکزیک است. تهدیدهای وزارت امور خارجه ایالات متحده مبنی بر لغو به رسمیت شناختن روابط دیپلماتیک، نگرانی دولت مکزیک را برانگیخت. این اقدام

۱. Bucareli

۲. Huerta

۳. Plutarco Elías Calles

۴. Calvin Coolidge

۵. Frank Kellogg

می توانست آتش ناآرامی های داخلی را شعله ورتر کند. نگرانی ها از تکرار سرنوشت شوم جمهوری دومینیکن و هائیتی و مداخله نظامی ایالات متحده به اندازه ای تشدید شد که روزنامه هایی همچون «اکسلسیور»<sup>۱</sup> به تکرار هشدارهای ایسیدرو فابلا پرداختند (Bow & Santa-Cruz, ۲۰۱۱).

گسترده ترین تحلیل ضد آمریکایی در آن سال هادر کتاب پرسش های بنیادین در مورد شرایط کنونی مکزیک<sup>۲</sup> به قلم فرناندو گونزالس روآ<sup>۳</sup> آمده است. گونزالس، وکیل تأثیرگذار مکزیک، با این کتاب در صدد بود تا حمایت سایر ملل آمریکای لاتین را جلب کند. وی نوشت تصورات نادرست در مورد سیاست های اقتصادی و اجتماعی در مکزیک، ناشی از تبلیغات نادرستی است که در سراسر آمریکای شمالی و جنوبی گسترش یافته است. گونزالس مانند فابلا معتقد بود که «انگیزه قدرت» درواشنگتن عاملی تعیین کننده در روابط با مکزیک است (González Roa, ۱۹۲۷).

ورود دوایت مورو،<sup>۴</sup> سفیر جدید ایالات متحده، در اواخر سال ۱۹۲۷/۱۳۰۶ نقطه عطفی در روابط بین دو کشور و فروکش کردن موقت نگرش ضد آمریکایی عمومی بود. اختلافات در این دوره، هرچند به طور موقت و در کوتاه مدت کاهش یافت، نقش آفرینی دوباره فابلا و گونزالس، بعد جدیدی به تعریف «مداخله» افزود و آن، «محکومیت سیاست های شرکت ها و دولت ایالات متحده برای ممانعت از تلاش های مکزیک به منظور انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی داخلی» بود. پیامدهای ویرانگر رکود جهانی در اوایل دهه ۱۹۳۰ نیز باعث احیای

۱. Excelsior

۲. Las cuestiones fundamentales de actualidad en México

۳. Fernando González Roa

۴. Dwight Morrow





رویگرد ضد آمریکایی در مکزیک شد. اگرچه مورخان در مورد تأثیرات اقتصادی رکود در مکزیک اختلاف نظر دارند، همگی بر این مسئله اتفاق نظر دارند که ایده‌ها و لفاظی‌های سیاسی به سمت چپ تغییر پیدا کرده است. ترس از مداخله آمریکایی به طور فزاینده‌ای این ایده حمایت می‌کرد که نفوذ ایالات متحده «بیماری» سرمایه‌داری را تبلیغ می‌کند. مفسران ضد آمریکایی در این دوره، تمرکز خود را از ماده ۲۷ به بدهی خارجی مکزیک معطوف کردند. ۲۸/۹ درصد از مجموع بدهی خارجی مکزیک، به بانک‌های ایالات متحده بود. نگرانی از بدهی به آمریکا، مختصراً پاسخی به خواسته‌های طلبکاران خارجی نبود، اما در پذیرش ایده‌های رادیکال در میان سیاستمداران، رهبران کارگری و کشاورزی و روشن‌فکران به خاطر امری که به نظری رسیدنا بودی سرمایه‌داری باشد. تأثیر داشت.

خوسه مانوئل پیگ کاسائورانک،<sup>۱</sup> وزیر آموزش و پرورش در ریاست جمهوری کاپیس، از اکتبر ۱۹۳۱/مهر ۱۳۱۰ تا سپتامبر ۱۹۳۲/شهریور ۱۳۱۱ به سمت سفیر مکزیک در واشنگتن انتخاب شد. روند فعالیت او در دوره ریاست جمهوری پاسکوئال آرتیز رویو<sup>۲</sup> به گونه‌ای بود که والتر کمرر،<sup>۳</sup> اقتصاددان آمریکایی و مشاور چندین کشور آمریکای لاتین در دهه ۱۹۲۰، پیگ را طرفدار دگترین سرمایه‌گذاری آزادی دانست که مکزیک و سایر کشورها را به بدهکاری عمیق تا در آستانه نابودی مالی کشاند.

در مجموع می‌توان گفت که در سال‌های ۱۹۱۷/۱۲۹۶ تا ۱۹۴۰/۱۳۱۹، تمرکز انتقادات ضد آمریکایی از مداخله نظامی و دریایی به ادعای قدرت از سوی نظام بانکی بین‌المللی و شرکت‌های نفتی چندملیتی

۱. José Manuel Puig Casauranc

۲. Pascual Ortiz Rubio

۳. Walter Kemmerer



تغییر کرد. در مرحله اول، ايسيدرو فابلا و فرناندو گونزالس رو آبر آنچه در واشنگتن به عنوان ادراکات کج رو و تفکر آشفته می دیدند، تمرکز کردند. برای گونزالس رو آدر دهه ۱۹۲۰، مشکل اصلی این باور عمومی در واشنگتن بود که مکزیك به بستری برای بذر بلشویسم تبدیل شده است. در سال های رکود، ضد آمریکایی بودن مکزیك توجه خود را به عملکرد بانک های چند ملیتی و شرکت های نفتی معطوف کرد. درخواست پیگ برای مماشات در برخورد با فشار بدهی مکزیك در ایالات متحده مورد توجه قرار نگرفت، اما کیفرخواست سیلواهرتز وگ، اقتصاددان مکزیکی و سفیر سابق این کشور در آمریکا، علیه شرکت های نفتی زمینه ساز تصمیم سال ۱۹۳۸/۳۱۷ توسط دولت لاسارو کار دناس برای مصادره اموال شرکت های نفتی چند ملیتی شد.

این کش وقوس های تاریخی و سیر انباشتی آمریکاستیزی در طول قرن ادامه داشت تا اینکه پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱/۲۰ شهریور ۱۳۸۰ به شکلی بارز خود را نشان داد. در آن سال مشخص شد که تنش های دیپلماتیک بین دو کشور افزایش یافته است (Bow & Santa-Cruz, ۲۰۱۱). نقطه اختلاف جدی بین دو کشور در مورد تصمیم ایالات متحده برای حمله به عراق بود. این اختلاف زمانی رخ داد که مکزیك و ایالات متحده هر دو در شورای امنیت صاحب صندلی بودند. از آنجایی که مکزیك عضوی از شورای امنیت سازمان ملل بود، ایالات متحده فشار زیادی را بر این کشور وارد می کرد تا برای حمله به عراق رأی مثبت دهد؛ ولی رأی مکزیك منفی بود و باحمله نظامی به عراق مخالفت کرد. با شروع حملات نظامی ایالات متحده علیه عراق، بر اساس مسائلی که در سیاست داخلی مکزیك وجود داشت، «ویسته فاکس» اعلام عمومی

کرد که مکزیک رأی مخالف به جنگ با عراق داده است. از یک طرف، مکزیک اهداف تهاجم ایالات متحده به عراق را نامشخص ارزیابی می‌کرد و از طرف دیگر، افکار عمومی این کشور مخالف با این جنگ بود. در مجموع، مقاومت در برابر مداخله نظامی و اقتصادی ایالات متحده، در مرکز روابط اغلب آشفته بین مکزیک و ایالات متحده در نیمه اول قرن بیستم قرار داشت. یکی از برجسته ترین و منحصر به فردترین جنبه های مشارکت مکزیک بر ضد آمریکا گرایی، هدف قرار دادن نهادها و سیاست هایی در ایالات متحده بود که فوری ترین تهدید را برای مکزیک ایجاد می کردند. این رویکرد توسط رئیس جمهور فعلی، لوپز ابرادور، با جدیت دنبال می شود.

کارکردهای آمریکاستیزی مکزیک

تداوم آمریکاستیزی در مکزیک راطی حدود دو قرن اخیر و هم زمان با تغییرات سیاسی و اجتماعی بی شمار، می توان به دو ویژگی ساختاری اجتناب ناپذیر در روابط دو جانبه، یعنی «عدم تقارن قدرت و تجربیات تاریخی و ارزش های فرهنگی متفاوت» دو کشور نسبت داد. شکاف عظیم قدرت، جریان های ضد آمریکایی را در مکزیک تقویت و حفظ کرده است و همواره بر لزوم احترام متقابل و دفاع از حاکمیت ملی در مقابل همسایه شمالی تأکید می کند.

شکاف فرهنگی میان دو کشور به اندازه ای است که ادمونندو آگورمن، نویسنده، فیلسوف و مورخ مکزیکی، آن را «دوگانگی بزرگ آمریکایی»<sup>۲</sup> (۱۹۷۷) تعبیر می کند (Hale, ۲۰۰۴). اگرچه مکزیک و ایالات متحده هر دو، اشعاباتی از تحولات بزرگ ایدئولوژیکی و فرهنگی اروپا هستند، اما به قول اکتاویو پاز،<sup>۳</sup> نویسنده بزرگ

۱. Edmundo O'Gorman

۲. Great American dichotomy

۳. Octavio Paz

مکزیک، تاریخ از آنها دو نسخه متمایز از تمدن غرب<sup>۱</sup> ساخته است (Paz & Phillips, ۱۹۸۰).

در کتاب *تنفر از آمریکا*؛ یک تاریخ<sup>۲</sup> درباره ترس از تهدید ایالات متحده از سوی اروپا و الحاق بخش‌هایی از مکزیک به آمریکا آمده است: مگر ایالات متحده آرزوی داشتن کل بشریت در مدار خود را ندارد؟ امروز مکزیک، فردا جهان! این تنها اصل واقعی این جمهوری امپریالیستی و تجاری است (Rubin & Rubin, ۲۰۰۴). فرانسیسکو بیلباو<sup>۳</sup>، نویسنده شیلیایی، کتاب *آمریکا در خطر* را در سال ۱۸۵۶ نوشت و در پیش‌بینی‌ای قابل توجه، روسیه و ایالات متحده را دو امپراتوری بزرگ آینده خواند که در آن، آمریکا در تلاش است تا تسلط فردگرایی یانکی را در سراسر جهان تضمین کند. نزدیکی ایالات متحده، یانکی‌ها را برای آمریکای جنوبی خطرناک‌ترین کرده است. در حال حاضر، چنگ‌های خود را علیه جنوب دراز می‌کنند. دیروز تگزاس بود، سپس شمال مکزیک و اقیانوس آرام (Bilbao, ۱۸۶۲).

در کتاب *تنفر از آمریکا*؛ یک تاریخ<sup>۴</sup> آمده است: مکزیک قربانی شماره یک خیانت آمریکا بود. موزه ملی مداخلات که در سال ۱۳۶۰/۱۹۸۱ افتتاح شد، گواه این خیانت است. اگرچه استعمار اسپانیا ۳۰۰ سال دوام آورد، اما خصومت آمریکا ثابت است. از مانوئل سوسایا<sup>۵</sup>، اولین سفیر مکزیک در ایالات متحده، نقل شده است که گفت: «تکبر این جمهوری خواهان به آنها اجازه نمی‌دهد ما را برابر ببینند، بلکه پست‌تر می‌بینند. با گذشت زمان، آنها به دشمنان قسم خورده ما تبدیل خواهند شد» (Rubin & Rubin, ۲۰۰۴). این رابطه به عنوان یک دشمنی تغییرناپذیر به

۱. Two distinct versions of Western civilization

۲. Hating America: A History

۳. Francisco Bilbao

۴. La América en peligro

۵. Manuel Zozaya



تصویر کشیده شد که فرازونشیب‌های سیاست، از ایجاد تغییر در باطن آن، ناتوان است.

از سال ۲۰۰۰ میلادی/۱۳۷۹، زمانی که برای اولین بار، حزب «اقدام ملی»<sup>۱</sup> سنت کشوری را شکست که برای ۷۰ سال، تحت کنترل دولت‌های متوالی از «حزب انقلابی نهادی»<sup>۲</sup> بود، مکزیک هر شش سال شاهد دولتی با رویکرد و پروژه ملی متفاوت بوده است. پس از روی کار آمدن دولت جدید از سوی حزب اقدام ملی در آغاز قرن ۲۱، مکزیکی‌ها می‌دانستند که انتخابات ۲۰۱۸/۱۳۹۷ نیز بسیار مهم و رقابتی خواهد بود. تعریف پروژه ملی جدید در انتخابات ۲۰۱۸/۱۳۹۷ نیز به یکی از محورهای مبارزات انتخاباتی تبدیل شد که در جریان آن، نامزدهای اصلی ریاست جمهوری، چشم‌انداز کشور و نقشی-را ارائه کردند که مکزیک در شش سال پیش رو باید در جهان داشته باشد. آندرس مانوئل لوپز ابرادور در سال ۲۰۱۸/۱۳۹۷، ساکن ریاست جمهوری مکزیک را بر عهد گرفتن و در مواجهه با لفاظی‌های تهدیدآمیز دونالد ترامپ<sup>۳</sup> جمهوری خواه، رئیس‌جمهور سابق آمریکا، گفتمان ملی‌گرایانه را تقویت کرده، به سمت اتحاد با کشورهای و مناطقی حرکت کرد که به مثابه وزنه تعادل در برابر ایالات متحده عمل می‌کردند.

در واقع، پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۷/۱۳۹۶، برای مکزیکی‌ها شوک آور بود. موضعگیری ترامپ علیه مکزیک و نسبت دادن صفت‌هایی همچون «جنایتکار»، متجاوز و قاچاقچی مواد مخدر، به مکزیکی‌ها سبب شد تا پیروزی او به منزله قرارگیری در معرض جنگی قریب‌الوقوع با همسایه قدرتمند شمالی قلمداد شود. مکزیکی‌ها از آن بیم داشتند که تلاش دهه‌های اخیر

۱. El Partido Acción Nacional (PAN/The National Action Party)

۲. El Partido Revolucionario Institucional (PRI/The Institutional Revolutionary Party)

۳. Donald John Trump

برای هم‌گرایی با ایالات متحده، در برابر آسیب‌پذیری در مقابل همسایه قدرتمندشان در شمال. که از ۱۸۴۷/۱۲۲۶ تا ۱۳۶۹/۱۹۹۰ سرسختانه برای آن جنگیدند. به یکباره نابود شود. نفرت ترامپ از مکزیک‌ها و مهاجران سبب شد تا ساخت دیوار مرزی با مکزیک به نماد تقابل دو کشور تبدیل شود. بعدها توقف ساخت این دیوار، یکی از نخستین فرمان‌های جو بایدن، رئیس‌جمهور فعلی آمریکا، در ساعات ابتدایی حضورش در اتاق بیضی کاخ سفید بود. به بیان بهتر، بحران مهاجرت همواره محل مناقشه دولت‌های مکزیک و ایالات متحده بوده و آندرس مانوئل لوپز ابرادور در طول دوره ریاست‌جمهوری خود با دورویه حکمرانی به ظاهر متفاوت در ایالات متحده برای برخورد با این مسئله مواجه بوده است.

رئیس‌جمهور مکزیک از جناح چپ‌گرا همواره از دولت آمریکا انتقاد کرده است؛ چنان‌که در سالگرد ۲۰۰ سالگی روابط مکزیک-ایالات متحده، خطاب به بایدن یادآور شد که فراموش کردن مداخلات نظامی آمریکا در مکزیک و از دست دادن نیمی از خاک این کشور، آسان نیست. رئیس‌دولت مکزیک در جریان اولین سفر بایدن به مکزیکوسیتی، از وی خواست تا واکنش‌گتن به نگرش محقر آمیز نسبت به آمریکای لاتین پایان دهد (US Embassy and Consulates in Mexico, ۲۰۲۳).

ابرادوریکی از تنها سه رهبر جهان بود که پیروزی جو بایدن در انتخابات را تا اعلام رأی‌گیری رسمی الکترونال کالج به رسمیت نشناخت. در سطح سیاسی، روابط بین دو کشور همسایه در دوران بایدن پچیده‌تر شده و بر اهداف سیاسی ظریف‌تر متمرکز شده است. اولویت ترامپ روشن بود؛ اینکه مکزیک جلوی مهاجران را پیش از رسیدن به مرز بگیرد. اما در مقال، روابط ابرادور و بایدن بر بررسی راهکارهای متنوع برای متوقف کردن مهاجران، ضرورت تخصیص حمایت‌های



بشر دوستانه و راه‌های مقابله با فشارهایی که مردم را مجبور به مهاجرت می‌کنند، استوار است. بایدن به همکاری ابرادور برای مقابله با تورم جهانی و بسیاری مسائل دیگر، از جمله رسیدگی به تعداد رکورد مهاجرانی که راهی ایالات متحده می‌شوند، نیاز دارد و رئیس‌جمهور مکزیک به خوبی از این مسئله آگاه است. لویز ابرادور در طول دوره ریاست جمهوری خود به خوبی آموخته است که در ارتباط با آمریکا، از بین رفتن چه چیزی می‌تواند نشان‌دهنده قطع رابطه باشد. او رابطه خود را قطع نکرده و هر چند با لفاظی سردتر، بر همکاری نزدیک تأکید می‌کند. به طور کلی، در شرایطی که بایدن در تنظیم روابط با مکزیک، بر خلاف توهین و تهدیدهای ترامپ، روش دیپلماسی را انتخاب کرده، اما روابط دو کشور همچنان به حالت همزیستی تنش‌بار باقی مانده است.

در واقع، با توجه به سرگذشت ضدآمریکایی این کشور، گفت‌وگو با رئیس‌جمهوری مکزیک بر عدم مداخله، راه‌حل مسالمت‌آمیز و مذاکره و احترام به حق تعیین سرنوشت متمرکز شده است. موضع بی‌طرفی که ابرادور اتخاذ کرده است، نشان می‌دهد که وی تمایلی به رویارویی با روسیه ندارد. وی در سال‌های اخیر، روابط با رهبران قدرت‌های بزرگ را حفظ کرده است؛ از جو بایدن و دونالد ترامپ گرفته تا ولادیمیر پوتین و شی جین‌پینگ،<sup>۲</sup> رؤسای جمهوری روسیه و چین. در شرایطی که وضعیت و سرنوشت جنگ اوکراین مبهم و نامشخص است، مکزیک در تلاش است تا محتاطانه و بی‌طرفانه رفتار کند تا در صورت مشخص شدن برنده‌نهایی این درگیری، متحمل ضرر نشود. مکزیک از هرگونه تحریم علیه روسیه اجتناب می‌کند؛ زیرا اختلاف با قدرتی همچون روسیه می‌تواند بر اقتصاد و سرمایه‌گذاری مکزیک تأثیر بگذارد. همکاری روسیه و مکزیک در مجوعه انتخابات میان‌دوره‌ای آمریکا، به کام

۱. Vladimir Vladimirovich Putin

۲. Xi Jinping

ایالات متحده خوش نیامد و مکزیك را با اتهام جاسوسی در چارچوب این همکاری مواجه کرد. ابرادور در واکنش، طرح این اتهام‌ها را به رقابت‌های انتخابات میان دوره‌ای آمریکا نسبت داد و گفت: «هرگاه در هر نقطه از جهان، انتخابات برگزار می‌شود، از این موارد اتهام برای اهداف انتخاباتی استفاده می‌شود. من معتقدم، پس از پایان انتخابات در ایالات متحده، اوضاع بسیار بهبود خواهد یافت» (Obrador, ۲۰۲۲ a).

ابرادور در ۳۰ مارس ۲۰۲۲/۱۰ فروردین ۱۴۰۱ اظهار داشت: «در سیاست مکزیك، توهین به فرد و یاد دولت خارجی جایی ندارد. مابه رئیس‌جمهوری چین و رئیس‌جمهوری روسیه و ایالات متحده احترام می‌گذاریم و من بار دیگر تکرار می‌کنم که مکزیك به همه مردمان و همه دولت‌ها احترام می‌گذارد. مکزیك مستعمره روسیه، چین و ایالات متحده نیست. مکزیك کشوری مستقل و آزاد است» (Obrador, ۲۰۲۲ a).

در بجهت جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین، اقدامات مکزیك در راستای نزدیک شدن اقتصادی به غول آسیایی در حال افزایش است. بر اساس آمار وزارت بازرگانی چین (MOFCOM)، تجارت دوجانبه این دو کشور در سال ۲۰۲۱، ۴۱/۹ درصد رشد کرد و به ۸۶/۶ میلیارد دلار رسید (MOFCOM, ۲۰۲۲). با این حال، هنوز راهی طولانی برای رسیدن به بیوندی شایستهٔ تانسیل اقتصادی و نیروی کار بزرگی که هر دو کشور در اختیار دارند، در پیش است. چین دومین شریک تجاری بزرگ مکزیك و مکزیك نیز دومین شریک تجاری بزرگ یکن در منطقهٔ آمریکای لاتین است. امضای توافق نامه تجارت آزاد میان مکزیك و چین بسیار محتمل است و اگر این اتفاق بدون تأیید ایالات متحده رخ دهد، ممکن است تنش‌های دیپلماتیک بین واشنگتن و این کشور از آمریکای لاتین ایجاد شود. معاهدهٔ بین ایالات متحده، مکزیك، کانادا (USMCA) حاوی ماده‌ای است که در آن مشخص شده است که چنانچه یک کشور عضو این گروه مایل به ایجاد توافق تجارت آزاد با کشوری مانند چین باشد.





که خارج از این بلوک است. باید با استدلال، دلایل آغاز پیوندهای تجاری بایک کشور خاص را توضیح دهد.

هم‌زمان با تقویت روابط مکزیک با قدرت‌های فرانیمکره‌ای، نقشهٔ سیاسی آمریکای لاتین به نفع چپ‌گرایان تغییر یافته و دولت مکزیک امیدوار است تا با پیوستن لولا داسیلوا، رئیس‌جمهور جدید برزیل، هم‌گرایی منطقه‌ای تقویت شود. تحلیل عملکرد دولت مکزیک نشان می‌دهد که ابرادوردردو گانهٔ آمریکای جنوبی و شمالی، از موقعیت خود برای میانجی‌گری و حمایت قدرتمند از متحدان جنوبی استفاده می‌کند. اقدام ابرادوردردو در محرم اجلاس سران قاره آمریکا در لوس آنجلس به دلیل دعوت نکردن سران کوبا، ونزوئلا و نیکاراگوئه توسط دولت بایدن، نمونه آشکار این حمایت است. زمان آن فرارسید تا آمریکا دگرگونی آمریکای لاتین را به رسمیت بشناسد؛ زیرا تحولات چپ‌گرایانه در دههٔ ۲۰۲۰، رد آشکار سیاست‌های آمریکارانشان می‌دهد. اگر آمریکا می‌خواهد همچنان بازیگری تأثیرگذار در آمریکای لاتین باقی بماند، چاره‌ای جز تغییر رویه خود در قبال این منطقه ندارد.

اینکه خیزش چپ‌گرایی جدید را دقیقاً تکرار موج صورتی دهه ۱۹۹۰ بدانیم، اشتباه است. اما آنچه واضح است اینکه بلوغ سیاسی آمریکای لاتین، کشورهای منطقه، از جمله مکزیک را به سمت تقابل با آمریکا سوق نمی‌دهد. آمریکای لاتین در مجبوحه درگیری‌های جهانی، خود را به عنوان منطقه صلح معرفی کرده، چنان‌که ابرادوردردو و اکشر به نشرهای ژئوپلیتیکی، میان چین، تائوان و آمریکا گفت: «کشورهای توانمند بایک آتش بس، بی‌سابقه به توافق برسند تا بدین ترتیب بتوانند با بحرانی که زندگی مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد، مقابله کنند. این آتش بس می‌تواند به جنگ، رویارویی و تحریکات پایان دهد. پس از



بایان جنگ نیز اجازه دهید همه چیز به حالت خود باقی بماند. در حین این، آتش بس، کشورهایی توانند با همکاری یکدیگر به ملت‌های ضعیف کمک کنند؛ نه با رویارویی و جنگ. ما خواستار هژمونی هادردنیانیستیم. پذیرش این پیشنهاد، درخواست زیادی از آمریکا، روسیه و چین نیست. این پیشنهاد می‌تواند در سازمان ملل نیز مطرح شود. بحث افراد خوب و بد نیست. اما توجه به منافع افراد عادی باید در حجت داشته باشد. اگرچه این پیشنهاد آرمانی به نظر می‌رسد، اما چیزیست که به آن نیاز داریم و راه دیگری وجود ندارد» (Telesur, ۲۰۲۲).

جولیان آسانژ، از بنیان‌گذاران تارنمای افشاگری ویکی لیکس، یکی دیگر از جلوه‌های تقابل واشنگتن و مکزیکو سیتی است. ابرادور پیشتر تأکید کرد چنانچه آسانژ توسط آمریکا به حداکثر مجازات محکوم و به این کشور مسترد شود، مجسمه آزادی را باید تخریب کرد. «اگر او (آسانژ) را به ایالات متحده برند و به حداکثر مجازات و اعدام در زندان محکوم کنند، باید کمیته‌ای را برای برچیدن مجسمه آزادی آغاز کنیم، زیرا این مجسمه دیگر نماد آزادی نیست» (Camhaji, ۲۰۲۲).

رئیس‌جمهور مکزیک چنان که پیش از روی کار آمدن نیز از اصلاحات انرژی در قانون اساسی توسط دولت انریکه پنیانیتو<sup>۲</sup> انتقاد می‌کرد، میلیون‌ها دلار برای احیای شرکت نفت دولتی پمکس و کمسیون برق فدرال مکزیک (CFE) هزینه کرده است. انجمن‌های بجماری استدلال می‌کنند که سیاست‌های ابرادور در زمینه انرژی منجر به رفتار ناعادلانه با شرکت‌های خصوصی خارجی و نقض قوانین آزادسازی بازار انرژی می‌شود که در دولت قبلی مکزیک تصویب شده است. امارئیس‌جمهور مکزیک معتقد است که تغییرات ایجاد شده این حق را به مکزیک می‌دهد

۱. Julian Paul Assange

۲. Enrique Peña Nieto



که منافع ملی را در اولویت قرار دهد. نماینده تجاری ایالات متحده ادعا دارد که اقدامات مکزیک برای حمایت از شرکت‌های دولتی، شرکت‌های آمریکایی را در مکزیک تضعیف کرده است. ادعا و عزم کشورهای آمریکای لاتین مبنی بر ملی کردن منابع طبیعی و صنایع، از جمله اصلی‌ترین محورهای مقابله با مداخله‌های ایالات متحده و آمریکاستیزی در این کشور بوده است.

لوپز ابرادور می‌داند که وابستگی متقابل اقتصادی، امنیتی و اجتماعی بین مکزیک و ایالات متحده به این معنی است که دو کشور باید برای حل مشکلات مشترک با یکدیگر همکاری کنند. تأکید سیاست‌های او بر بهبود اقتصاد داخلی به این معنی است که او برای برقراری رابطه آرام با دولت ایالات متحده بسیار تلاش خواهد کرد. رئیس‌جمهور منتخب مکزیک مدت‌هاست با تحمیل سیاست‌های اقتصادی و امنیتی بر مکزیک از خارج که معمولاً از ایالات متحده سرچشمه می‌گیرد مخالف است. او یک ملی‌گراست که به شدت از حاکمیت ملی مکزیک محافظت می‌کند (Jones, ۲۰۱۸).

ابرادور نیز مانند رؤسای جمهور قبلی مکزیک این منصب را به دیگری واگذار خواهد کرد. اما او مجموعه‌ای از برنامه‌های رفاه اجتماعی را برای بخش‌هایی از جامعه که مدت‌ها مورد غفلت قرار گرفته بودند ایجاد کرده و در قانون اساسی گنجانده است. وی پروژه‌هایی زیربنایی را آغاز کرده که به سود مناطق فقیرتر طراحی شده‌اند. ابرادور در تلاش است تا با بازیابی موقعیت مسلط شرکت نفت دولتی پمکس و کمپسیون برق فدرال مکزیک (CFE)، استقلال انرژی مکزیک را احیا کند. ابرادور در حالی که خواهان یک رابطه سازنده با ایالات متحده است، به شدت با هر چیزی که از واشنگتن سرچشمه می‌گیرد و برنامه داخلی او را زیر سؤال می‌برد، مخالف است. دولت مکزیک در صدد است تا از سوءاستفاده ایالات متحده در جهت تحت فشار قرار دادن این کشور، به منظور تغییر

سیاست‌های داخلی خود و پیشبرد منافع ایالات متحده، جلوگیری کند. ابرادورد در عین حال، کاملاً آگاه است که یک پارچگی عمیق بین اقتصادهای دو کشور به این معنی است که همزیستی مسالمت آمیزکاری با ایالات متحده برای موفقیت او در سیاست داخلی ضروری است.

نتیجه‌گیری

آمریکاستیزی در مکزیك پدیده‌ای پیچیده و ظریف است که از جریان‌های متعددی تشکیل شده است که از يك منبع سرچشمه می‌گیرند: «امتناع آمریکا از به رسمیت شناختن مکزیك به عنوان شريك برابر». نارضایتی‌های خاص به مرور زمان می‌آیند و می‌روند، اما انزجار و کینه‌توزی از آمریکا و آمریکایی‌ها باعث می‌شود آمریکاستیزی مکزیکی پایدار و فراگیر شود.

آنچه واضح است اینکه آمریکاستیزی را در مکزیك چنان که در کشورهای کوچک‌تر و نوزئلا، کوبا و نیکاراگوئه شاهد هستیم تجربه نمی‌کنیم. این مسئله را نمی‌توان اعتماد مکزیکی‌ها یا سابقه روشن‌تر ایالات متحده در این کشور تفسیر کرد. مکزیك به طور حتم، تنها کشوری نیست که طعم تلخ سیاست‌های خصمانه و مداخله‌جویانه آمریکا را چشیده، اما اولین کشوری است که با هژمونی آمریکایی از نوع ظاهر ادعایی خیر خواهانه و باطن پنهان عداوت آمیز آشنا شده است.

اختیارات گسترده‌ای که قانون اساسی مکزیك به قوه مجریه می‌دهد، رصد خط‌مشی و سیاست خارجی مکزیك در دولت‌های مختلف را برجسته می‌کند. تحلیل سیاست خارجی مکزیك در قبال آمریکا نشان می‌دهد که دولت‌ها و جریان‌های سیاسی و اندیشمندان مکزیکی، بار آمریکا استیزی مکزیکی را به دوش کشیده‌اند و در دوره‌هایی خاص، افکار عمومی نیز با موج ضد آمریکایی همراه شده‌اند.

رویارویی و تقابل مستقیم با ایالات متحده، به هیچ وجه در دستور کار



مکزیک قرار ندارد. اما در عین حال، مکزیک نمی خواهد از قافله گذار جهانی به سمت جهان چند قطبی و تقویت چند جانبه گرایی عقب بماند. در بعد داخلی و ملی، مکزیک هرگونه فرصت طلبی همسایه شمالی اش را برای کسب سود بیشتر و تهدید منافع ملی مکزیک، «مداخله» معنی می کند. آگاهی مکزیک از سوء استفاده ایالات متحد از فقدان تقارن و برابری قدرت برای اعمال هرگونه فشار علیه این کشور سبب شده تا بی وقفه تلاش کرده و با دستیابی به پتانسیل حداکثری، خود را به شریکی قدرتمند برای ایالات متحد تبدیل کند.

مکزیک در تلاش است تا خود را از این رابطه پسااستعماری و نامتقارن، که ناشی از امپریالیسم خارجی ایالات متحد است، رها کند. مکزیک امروز، با عبرت از گذشته ای که برای همیشه در حافظه تاریخی اش ثبت شده است، در برابر نتولیرالیسم، به عنوان ابزار اصلی اعمال هژمونی سرمایه داری غربی، مقاومت می کند. مکزیک با رویکردی ملی گرایانه به سمت اتحاد با کشورهای و مناطقی حرکت کرده که به مثابه وزنه تعادل در برابر ایالات متحد عمل می کنند.

آنچه واضح است اینکه نظام بین المللی کنونی در وضعیت دو قطبی قرار ندارد و مکزیک با درک اینکه جهان در مرحله گذار به سمت یک نظم چند قطبی است، از قرار دادن خود در وضعیت جانبداری اجتناب می کند. بر اساس اظهارات ابرادور، مکزیک در رد، محکومیت و حمایت از کشورها، از اصول پذیرفته شده منشور سازمان ملل متحد و حقوق بشر فراتر نمی رود و منافع و اهداف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ملی را قربانی شرایط جهانی نمی کند. مکزیک دوران پیمید و دشوار جنگ و استعمار را سیری کرده و اکنون در تلاش است تا با بنای بردن به مفاهیم صلح، مدارا، عدم مداخله، احترام به حقوق بین الملل و حاکمیت کشورها، سیاست خارجی خود را از سلطه ایالات متحد برهاند که این همان «آمریکاستیزی مکزیکی» است.

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال بیست و سوم، شماره ۴، پیاپی ۹۲، زمستان ۱۴۰۱



- Alavi, H. (۱۹۷۲), *The State in Post-Colonial Societies: Pakistan and Bangladesh*. New Left Review, ۷۴, PP. ۵۹-۸۱.
- Alavi, H., (۱۹۷۵), *India and the Colonial Mode of Production*, The Socialist Register, London: Merlin.
- Alcocer Martínez de Castro, Sergio M. (۲۰۱۳), *Las relaciones México-Estados Unidos, ۱۷۵۶-۲۰۱۰. Cuatro áreas estratégicas*. Norteamérica, Revista Académica del CISAN-UNAM; Vol. ۸ Núm. ۲, ۲۰۱۳. Retrieved ۳ February ۲۰۲۳ from: <https://repositorio.unam.mx/contenidos/۴۱۲۳۳۹۶>
- Amin, S. (۱۹۹۷), *Capitalism in the age of globalization: the management of contemporary society*, Atlantic Highlands, N.J.: Zed Books.
- Bajpai, R. (۲۰۰۵), *Ideologies of Anti-Americanism: Cross-cultural Perspectives*, Journal of Political Ideologies, ۱۰ (۲), pp. ۲۲۹-۲۴۰.
- Balandier, G. (۱۹۵۱), *La situation coloniale: approche théorique*. Cahiers internationaux de sociologie, ۱۱, ۴۴-۷۹. Retrieved ۳ February ۲۰۲۳ from Les classiqued des sciences sociales (Université du Québec): [http://classiques.uqac.ca/contemporains/balandier\\_georges/situation\\_coloniale\\_۱۹۵۱/situation\\_coloniale\\_۱۹۵۱.html](http://classiques.uqac.ca/contemporains/balandier_georges/situation_coloniale_۱۹۵۱/situation_coloniale_۱۹۵۱.html).
- Bhabha, H. K. (۱۹۹۴), *The Location of Culture*, London: Routledge.
- Bilbao, F. (۱۸۶۲), *La América en peligro*, Classic Reprint.
- Bow B. & Santa-Cruz A. (۲۰۱۱), *Mexican Anti-Americanism and Regional Integration in North America*, Norteamérica, ۶(۲).
- Camhaji, E. (۲۰۲۲), *López Obrador pide “desmontar la estatua de la libertad” si EE UU condena a Julian Assange*, Retrieved ۴ February ۲۰۲۳ from El País: <https://elpais.com/mexico/۲۰۲۲-۰۷-۰۴/lopez-obrador-pide-desmontar-la-estatua-de-la-libertad-si-ee-uu-condena-a-julian-assange.html>
- Chandra, B. (۱۹۸۰), *Karl Marx, His Theories of Asian Societies and Colonial Rule*, In *Sociological Theories: Race and Colonialism*. Paris: UNESCO, pp.۳۸۳-۴۵۱
- Consulta Mitofsky, (۲۰۰۱), Retrieved ۳ February ۲۰۲۳ from: <https://www.mitofsky.mx/>.

- Coronil, F. (۲۰۰۴), Latin American postcolonial studies and global decolonization, In N.Lazarus (ed.), Cambridge Companion to Postcolonial Literary Studies (pp. ۲۲۱ - ۲۴۰), Cambridge: Cambridge University Press.
- De León, A. (۱۹۸۳), They Called them Greasers: Anglo Attitudes toward Mexicans in Texas, ۱۸۲۱-۱۹۰۰, Austin: University of Texas Press.
- Enero ۲۰۲۱ Monitor Comercial T-MEC, (۲۰۲۱), Retrieved ۳ February ۲۰۲۳ from Gobierno de México: [https://www.gob.mx/cms/uploads/attachment/file/۶۳۰۰۶/Boletin\\_Monitor\\_-\\_TMEC\\_-\\_EE.UU.\\_ene\\_۲۰۲۱\\_No.۲.pdf](https://www.gob.mx/cms/uploads/attachment/file/۶۳۰۰۶/Boletin_Monitor_-_TMEC_-_EE.UU._ene_۲۰۲۱_No.۲.pdf)
- Fabela, I., (۱۹۹۴), Biblioteca Isidro Fabela: Los Estados Unidos contra la libertad; La conferencia de Caracas y la actitud anticomunista de México; Los Estados Unidos y la América Latina; El caso de Cuba; (Vol. ۱), Instituto Mexiquense de Cultura.
- Fisher W. & Ponniah T. (۲۰۱۵), Another World Is Possible: World Social Forum Proposals for an Alternative Globalization, UK: Zed Books Ltd.
- Friedman, M. P. (۲۰۱۲), Rethinking Anti-Americanism: The History of an Exceptional Concept in American Foreign Relations, Cambridge: Cambridge University Press.
- González Roa, F., (۱۹۲۷), Las cuestiones fundamentales de actualidad en México. Impr. de la Secretaría de relaciones Exteriores
- Grosfoguel, R. (۲۰۰۰), Developmentalism, Modernity and Dependency in Latin America, Nepantla, ۱,۲, pp. ۳۴۷-۷۴.
- Hale, Charles A. (۲۰۰۴), Edmundo O'Gorman, Mexican National History and the 'Great American Dichotomy', Journal of Latin American Studies, ۳۶(۱), PP. ۱۳۱-۱۴۵.
- Jones, J. R. (۲۰۱۸), Mexicos new president is a nationalist, but he's not anti-American. Retrieved ۴ February ۲۰۲۳ from The Washington Post: [https://www.washingtonpost.com/opinions/mexicos-new-president-is-a-nationalist-but-hes-not-anti-american/۲۰۱۸/۰۷/۰۲/۷۳f۴c۴۶۸-۷d۳۵-۱۱e۸-b۰ef-ffffcabeff۹۴۶\\_story.html](https://www.washingtonpost.com/opinions/mexicos-new-president-is-a-nationalist-but-hes-not-anti-american/۲۰۱۸/۰۷/۰۲/۷۳f۴c۴۶۸-۷d۳۵-۱۱e۸-b۰ef-ffffcabeff۹۴۶_story.html)
- López Obrador, A. M. (a) (۲۰۲۲), Acuerdo entre México y Rusia en materia espacial no tiene propósito de espionaje, aclara presidente, Retrieved ۴ February ۲۰۲۳ from Sitio Oficial de Andrés Manuel López Obrador: <https://lopezobrador.>





org.mx/۲۰۲۲/۱۰/۱۰/acuerdo-entre-mexico-y-rusia-en-materia-espacial-no-tiene-proposito-de-espionaje-aclara-presidente/

- López Obrador, A. M. (b) (۲۰۲۲), Conferencia de prensa matutina, desde Palacio Nacional. Miércoles ۳۰ de marzo ۲۰۲۲, Retrieved ۴ February ۲۰۲۳ from Sitio Oficial de Andrés Manuel López Obrador: <https://lopezobrador.org.mx/۲۰۲۲/۳/۳۰/conferencia-de-prensa-matutina-desde-palacio-nacional-miercoles-۳۰-de-marzo-۲۰۲۲/>
- Love, Joseph L. (۱۹۸۰), Raul Prebisch and the Origins of the Doctrine of Unequal Exchange, *Latin American Research Review*, ۱۵ (۳), ۴۵-۷۲.
- Mann, M. (۲۰۰۳), *Incoherent empire*, London: Verso.
- Martí, J. (۱۸۹۴), *La verdad sobre los Estados Unidos*. Retrieved ۳ February ۲۰۲۳ from: <http://www.josemarti.cu/publicacion/la-verdad-sobre-los-estados-unidos/>.
- MOFCOM, (۲۰۲۲), Retrieved ۴ February ۲۰۲۳ from MINISTRY OF COMMERCE, PRC: <http://english.mofcom.gov.cn/>
- Nisbet, R. A. (۱۹۶۹), *Social Change and History: Aspects of the Western Theory of Development*, New York: Oxford University Press.
- Paz O. & Phillips R. (۱۹۸۰), *Reflections: Mexico and the United States*, *The History Teacher*, ۱۳(۳), PP. ۴۰-۴۱۵.
- Petras, J. & Veltmeyer H. (۲۰۰۲), Age of reverse aid: neo-liberalism as a catalyst for regression, *Development and Change*, ۳۳(۲), PP. ۲۸۱-۲۹۳.
- Revel, J. F., (۲۰۰۳), *La Obsesion Antiamericana: Dinamica, Causas e Incongruencias*. C. Manzano (Trad.), Ediciones Urano.
- Rubin B. & Rubin J. C. (۲۰۰۴), *Hating America: A History*, Oxford: Oxford University Press.
- Said, E. (۱۹۷۸), *Orientalism: Western conceptions of the Orient*, New York: Panthe
- Schils, L. (۲۰۰۸), Una teoría postcolonial de México, Wal-Mart y la idea de progreso. *La invasión de los wal-marcianos*, Espiral (Guadalaj), ۱۴(۴۱).
- Schwarz, H. (۲۰۰۰), Mission Impossible: Introducing Postcolonial Studies in the U.S. Academy. In H. Schwarz (ed.), *A Companion to Postcolonial Studies*. (PP. ۱-۲۰). Oxford: Blackwell.

- Skidmore, T. & Smith P. (۲۰۰۴), Modern Latin America, New York: Oxford University Press.
- Telesur. (۲۰۲۲), Presidente de México propone a potencias una tregua global. Retrieved ۴ February ۲۰۲۳ from: <https://www.telesurtv.net/news/presidente-lopez-obrador-mexico-tregua-global-taiwan-crisis-۲۰۲۲۰۸۰۴-۰۰۱۵.html>
- US Embassy and Consulates in Mexico, (۲۰۲۳), Remarks by President Biden and President Lopez Obrador of Mexico before Bilateral Meeting, Retrieved ۳ February ۲۰۲۳ from: <https://mx.usembassy.gov/remarks-by-president-biden-and-president-lopez-obrador-of-mexico-before-bilateral-meeting/>
- Venn, C. (۲۰۰۶), The Postcolonial Challenge: Towards Alternative Worlds, London: Sage Publications.
- Wolpe, H. (۱۹۸۰), The Articulation of Modes of Production, London: Routledge and Kegan Paul.

